

سیر تحول سیاست آمریکا در ایران

کتاب دوم

اکتبر سورپرایز

قسمت سوم

چکیده کتاب هامیلتون، جردن: بحران ها،
آخرین سال ریاست جمهوری کارتر

بحران ها، آخرین سال ریاست جمهوری
کارتر

هامیلتون جوردن، رئیس اداری کاخ سفید و مشاور کارتر، که نقش ویژه ای در بحران گروگانگیری بازی کرده است، کتاب خود را با لحظه آزاد شدن گروگانها شروع می کند:

آخرین لحظه ها در انتظار پرواز هواپیماهای حامل گروگانها، چه سخت گذشتند!

۲۰ ژانویه ۱۹۸۱

یکی از تلفنها، گاری و مرا به اتومبیل لیموزین مرتبط می کرد. اتومبیلی که کارتر و رئیس جمهوری منتخب را به ساختمان کنگره می برد. تلفنهای دیگر ما را به مسئولان اطلاعات در ارتباط می گذاشتند که گوش به خبر از فرودگاه تهران و دو هواپیمای الجزایری آماده پرواز بودند. پیش از این لحظه، افسران اطلاعات خبر داده بودند گروگانها داخل هواپیما شده اند و هواپیماها رو بجانب پرواز بسوی الجزیره دادند. و حالا، صدائی در تلفن می گفت: « به هواپیماها گفته شد به سوی آخر باند پرواز برانند. با خود گفتیم: خدای من، ممکن است پیش از ظهر، هواپیماها به پرواز در آیند؟»

وسوسه خاطرمان این بود که گروگانها در دوره ریاست جمهوری کارتر خاک ایران را ترک بگویند. تا مگر بعد از ۱۴ ماه تلخکامی و محرومیت از شادی، جیمی کارتر، با این اعلان که گروگانها آزاد شدند، کام خویش را شیرین بیابد. اپراتور کاخ سفید روی خط آمد و گفت: آقای جوردن، رئیس جمهوری شما را می خواهد. کارتر پرسید: هام! هیچ خبری نیست؟ پاسخ دادم: نه. گزارشها می گویند هواپیماها در فرودگاه و در باند پرواز هستند. انتظار می رود در این یا لحظه ای بعد به پرواز در آیند.

کارتر با صدای گرفته گفت: گاری و شما ۵ دقیقه پیش همین حرف را می زدید.

گفتم: مطلبی بود که آنها به ما گفته بودند.

رئیس جمهوری گفت: به آجودان خود، Phil Wise دستور داده است همان لحظه که هواپیماها به پرواز در می آیند، خبر را به او برساند. سرویس مخفی، یادداشت را در محل اجرای مراسم سوگند، به او خواهد رساند.

بنا بر معمول، جیمی کارتر دو قدمی از ما جلوتر بود. در ذهن خود، صحنه را به تصور آوردم: ریگان در جایگاه ادای سوگند قرار می گیرد. ناگهان آجودان کارتر با شتاب به محل اجرای مراسم می آید و یادداشتی را به کارتر می دهد. کارتر لبخندهائی به پهنای صورتش می زند و خطاب به قاضی که آماده قسم دادن ریگان شده است، می گوید: من باید وقوع امری را اعلام کنم. رشته این تخیل لذتبخش را تلویزیون برید وقتی خبر داد رئیس جمهوری و رئیس جمهوری منتخب وارد کنگره شدند.

با تلفن قرمز پرسیدم: آقایان هیچ خبری نیست؟

گفتند: نه آقای جوردن. همان لحظه که خبری را بشنویم شما را از آن آگاه می کنیم ...

رئیس جمهوری روی خط آمد: از ساختمان کنگره صحبت می کنم. مراسم دارد شروع می شود، هنوز هیچ خبری نیست؟ من یکبار دیگر از افسر اطلاعات پرسیدم: هنوز هیچ خبری نیست!

من، در صحنه تلویزیون، ریگان را می دیدم ایستاده است و با تکان دادن سر و دستها به احساساتی که ابراز می شوند، پاسخ می دهد. کارتر به زور لبخند بر لب می آورد ... کارتر و ریگان از سکو پایین آمدند و هر یک در جای خود قرار گرفتند. ظهر تمام بود و مراسم Dreaded شروع شدند. بوش، شادان، بعنوان معاون رئیس جمهوری، در جای خود قرار گرفت.

...

ریگان سوگند را با این جمله تمام کرد: خداوند یارم باد.

ریگان رئیس جمهوری امریکا شد و کارتر دیگر رئیس جمهوری نبود. دو هواپیما به پرواز درآمدند...

توضیح: با چه دقتی قول و قرار بر "پله های مرمرین" را به اجرا گذاشتند! بدینخاطر بود که در همان روز گفتیم: گروگانها را نگاهداشتند تا در نخستین لحظه زمامداری تقدیم ریگان کنند.

چگونه از اشغال سفارت مطلع شدیم:

۴ نوامبر ۱۹۸۰

ساعت ۴ و ۳۰ دقیقه صبح بود که تلفن به صدا درآمد. دقیقه ای طول کشید بخود آییم. تلفن از افسر کشیک بود. می گفت سفارت امریکا در تهران را تظاهر کنندگان اشغال کردند و کارمندان آن به اسارت درآمدند.

...

در تاریکی، بر بستر خوابیدم و درباره آنچه شنیده بودم، فکر کردن پرداختم. معنای این عمل، جنگ با ایران است. اثر این کار بر مبارزات انتخاباتی چه می شود؟

...

شاه می خواست به امریکا بیاید و حالا دیگر امریکا نمی خواست:

۶ نوامبر ۱۹۸۰

شاه را اطرافیانش (بخصوص، اردشیر زاهدی، سفیر در آمریکا) متقاعد کرده بودند که خمینی بزودی سقوط می کند و او باید در نزدیکیهای ایران اقامت کند تا بتواند بلادرنگ به ایران بازگردد. همانسان که در ۱۹۵۳ به کمک فعال سیا به ایران بازگشت.

شاه نخست به مصر و سپس به مراکش رفت. شاه، ناامید و تلخ کام، بیشتر وقت خود را پای رادیو کوچکش به شنیدن خبرهای ایران می گذراند. به انتظار بود که هرج و مرج گسترده همه ناامنی و سقوط تولید نفت، روزهای حیات رژیم خمینی را شمرده بگردانند.

حکومت خمینی لرزان بود اما نمی افتاد. در ماه فوریه، شاه از نو اظهار علاقه کرد به ایالات متحده بیاید و آماده می شد آن را بطور رسمی تقاضا کند.

در این زمان، رفتار دستگاه کارتر تغییر کرده بود. نه رئیس جمهوری و نه وانس، وزیر خارجه، نمی خواستند او به امریکا بیاید ... اما برژنسکی با قوت تمام بر ضرورت موافقت با آمدن شاه، استدلال می کرد ... و کیسینجر می گفت: « با مردی که ۳۷ سال دوست ایالات متحده بوده است، نباید مثل Flying Dutchman که نمی تواند به فرودگاه بیاید، رفتار کرد».

هر از چندی، راکفلر یا کیسینجر و اگر نه این دو، جون مک کلی (John Mc Clay دوست وانس و رئیس شرکت حقوقی که اموال و امورات شاه را اداره می کرد) مراجعه می کردند و اصرار می ورزیدند اجازه ورود شاه به امریکا داده شود. موضوع در اجتماع جمعه صبح توسط برژنسکی بمیان گذاشته شد. در این فرصت و فرصتهای دیگر، رئیس جمهوری کارتر، باستناد منافع بزرگتر ایالات متحده، و احترام به حکومت جدید، با تقاضا موافقت نکرد.

اما وقتی در ۱۹ اکتبر، وانس مسئله را عنوان کرد، موقعیت دیگر بود. ژوزف رید Josef Reed، مقام اول دفتر راکفلر در ۱۶ اکتبر به داوید نیوسام David Newsom تلفن کرده و به او اطلاع داده بود که شاه سخت بیمار است و تقاضای آمدن به امریکا و معالجه شدن را می کند ... پزشک او، دکتر بنجامین کان Benjamin Kean است که دفتر راکفلر به شاه توصیه اش را کرده است. پزشک معالج بر این نظر است که شاه باید به امریکا بیاید زیرا اسباب درمان بیماری او تنها در امریکا وجود دارد ...

رئیس جمهوری در استدلال بر ضرورت ندادن اجازه آمدن به شاه، تنها بود. وی داوری پزشک را زیر علامت سوال برد و بار دیگر به منافع ایالات متحده استناد کرد.

من پی آمدهای سیاسی را خاطر نشان کردم: اگر شاه در مکزیک بمیرد، خود می توانید تصور کنید چه میدان تاخت و تازی به جنگ کیسینجر می افتد. او خواهد گفت شما نخست سبب سقوط شاه شدید و حالا هم او را کشتید.

رئیس جمهوری به من خیره شد که: بجهنم که هنری کیسینجر چه خواهد گفت. من رئیس جمهوری این کشور هستم! سرانجام رئیس جمهوری به وانس گفت از نو شاه معاینه شود و درباره شرایط درمان و لزوم انتقالش به امریکا تحقیق بعمل آید. و از سفارت امریکا در تهران پرسیده شود واکنش حکومت ایران نسبت به آمدن شاه به امریکا برای درمان بیماری، چه خواهد بود. آیا حکومت می تواند حفاظت سفارت ما و اعضای آن را تضمین کند؟

سخن آخر کارتر این بود: « فکر این را کرده اید که اگر سفارت ما را اشغال کردند و هموطنان ما را به گروگان گرفتند، چه بایدمان کرد؟»

کتابی که درباره شاه نوشته اند

توضیح: برای اینکه جای تردید نماند آنها که شاه سابق را به آمریکا بردند، قصدشان معالجه شدن او نبود، علاوه بر آنچه در خلاصه کتاب اینترلوک آمده است، قسمتهای زیر را نیز از کتاب «Le Shah» (William Shawcross) نوشته ویلیام شاکروس، صص ۲۹۶-۲۷۶ و ۳۴۰ و ۴۷۶ و ۴۷۷):

شاه و همسرش با رفتن به آمریکا موافق نبوده اند. شاه می گفته است: « رفتن من به آنجا، خوش آمدشان نیست». اما آرمائو که همه کاره او بوده است، اصرار می کند و می گوید برای مردی چون او، بهترین درمانها باید و بهترین درمانها جز در آمریکا شدنی نیست!»

این آرمائو Armao، از خاصان راکفلر بوده است. مهمتر از این، آنکه وی با بانکدار ایتالیایی روبرنو کالوی Roberto Calvi، عضو لژ پ ۲، دوستی و همکاری داشته است. نقش لژ پ ۲ در "اکتبر سورپرایز" مطالعه شده است. با توجه به ارتباط بهشتی با این لژ، نباید نقش این لژ را از آغاز، از طراح و احرای طرح گروگانگیری پی جست؟

پزشک فرانسوی او، فلاندرن Flandrin بر این نظر بوده است که در مکزیک امکانات پزشکی معالجه فراهم است. اما راکفلر، یک پزشک انگل شناس را به اسم کان Kean می فرستد و او می گوید باید شاه را به نیویورک برد. پزشک فرانسوی را از سر باز می کنند. و جای شگفتی ندارد که پزشک معالج یک بیمار مبتلا به سرطان را مرخص می کنند و جای او را به یک انگل شناس و متخصص بیماریهای مناطق حاره می دهند؟!

دکتر داستین Dustin، پزشک وزارتخارج امریکا با مشاور پزشکی سفارت امریکا در مکزیک، ژرژ سروانتس Jorge Servantes گفتگو می کند. با اینکه از قول سروانتس Servantes گفته شده بود که وی جانبدار رفتن شاه به امریکا بوده است، خود وی به صراحت و تأکید می گوید که به نظر او تمامی امکانات معالجه شاه در مکزیک فراهم بود.

اما چرا وزارتخارج یک هیأت پزشکی نفرستاد شاه سابق را در مکزیک معاینه کنند؟ این پرسش هیچگاه پاسخ پیدا نکرد. کلمن Coleman، سرطان شناس، می گوید وقتی دکتر کان Kean از من خواست معالجه سرطان شاه را برعهده بگیرم، گفت: « کسی مکزیک را ترک می گوید و وارد امریکا می شود که این سفرش واکنش بین المللی دارد». با خود گفتم: دکتر کان Kean باز دارد چاخان می کند. نمی دانستم حرفهایش، پیشگویی پیامبرگونه از آب در می آیند.»

در ۲۴ اکتبر، کلمن Coleman از بهت خشکش زد وقتی شنید بدون اطلاع دادن به او، شاه را به اطاق عمل برده اند تا مجرای کیسه صفرا را از سنگهای آن پاک کنند. خود را با شتاب به اطاق عمل رساند. به جراح پیام داد حالا که عمل می کنید، طحال او را هم بردارید. اما جراح پاسخ داد مریض تاب این عمل را نمی آورد. بعدها معلوم شد که حق با کلمن Coleman بوده و اگر موافق با تجویز او عمل می کردند، شاه عمری بسیار طولانی تر می کرد!

اما جراح، متخصص جراحی قلب بوده است!

یک هفته بعد از عملیات، کیسه صفرا را رادیوگرافی کردند. عکس نشان داد جراح تمامی سنگها را خارج نکرده است! کلمن Coleman گفت: کیسه صفرا پر از سنگ است! معالجان، جراحی دوباره را خطرناک یافتند. تازه در این وقت بود که به سراغ متخصص کانادایی فرستادند!

دکتر کان Kean، عذر دکتر کلمن Coleman را نیز خواست، بدینسان بیمار سرطان، پزشک متخصص سرطان نداشت؟! فلاندرن Flandrin، در گزارشی، بعد از مرگ شاه سابق، نوشت: بردن شاه به امریکا و معالجات نادرست در نیویورک و قطع معالجات شیمیوتراپی، مرگ او را جلو انداخته است!

هنوز جای تردید می ماند که در بردن او به امریکا، قصد استفاده از شاه سابق را داشته اند و نه خدمت به او را؟

عالی مقام ترین اعضای سفارت ما در تهران، بروس لینگن Bruce Laingen، کاردار و هانری پرشت Henry Precht، عضو دفتر وزارت خارجه، که از تهران بازدید می کرد، با بازرگان، نخست وزیر، و ابراهیم یزدی، وزیر خارجه، دیدار کردند. آنها سخت با آمدن شاه به امریکا مخالفت کردند اما قول دادند همانند فوریه ۱۹۷۹، از سفارت حفاظت بعمل خواهند آورد.

رئیس جمهوری به وانس دستور داد ترتیبات آوردن شاه را به ایالات متحده، تدارک کند. شاه آمد، سفارت اشغال شد و امریکاییان را به گروگان گرفتند و بازرگان استعفا کرد ...

رئیس جمهوری از وانس پرسید: با رفتن بازرگان، با چه کسی طرف معامله می شویم؟ وانس چشمها را از پس عینک خیره کرد و مستقیم در چشمان کارتر نگریست و گفت: "آیت الله خمینی". کارتر به آرامی پاسخ داد، من نیز به این نتیجه رسیده ام. وانس گفت معاون وزارت خارجه، وارن کریستوفر Warren Christopher پیشنهاد می کند رئیس جمهوری رمزی کلارک Ramsey Clark را به تهران بفرستد. کلارک Clark به درخواست مخالفان، در دوره شاه به ایران رفته و با خمینی در پاریس ملاقات کرده و از انقلابش حمایت کرده است ...

رئیس جمهوری پرسید می توان به کلارک Clark اعتماد کرد که وقتی بعنوان نماینده من به ایران می رود موضعی را بگیرد که موضع ملت ما است؟ یا احتمال دارد وقتی پایش به تهران رسید سخنانی در حمایت از خمینی بگوید که موضع ما را مشوش و کشور ما را در تنگنا بگذارند؟

وانس پاسخ داد گرچه با بسیاری از نظره‌های کلارک Clark مخالف است اما با او در سابق کار کرده است. او مردی محترم است و موافق تعلیمات رئیس جمهوری بی کم و کاست عمل خواهد کرد.

در ساعت ۴ و ۳۰ دقیقه بعد از ظهر، جلسه شورای امنیت ملی تشکیل شد و کارتر گفت نامه ای به خمینی نوشته است. لحن نامه محکم است اما خصمانه و تهدیدآمیز نیست. خواسته ام خمینی ایالات متحده را نیک درک کند. نوشته ام: «امریکایی‌هایی را که زندانی کرده است، جاسوس نیستند و آنها را به گروگان گرفتن، غیر انسانی است ...»

هفتم نوامبر ۱۹۷۹

رمزی کلارک Ramsey Clark و میلر Miller را به ایران راه ندادند ... رئیس جمهوری دستور داد در ترکیه بمانند تا اگر تغییری در رفتار روی داد، بتوانند به ایران بروند. اما نسبت بدان بدبین بود.

توضیح: وقتی گروگانگیری واقع شد، عصر هنگام جلسه شورای انقلاب تشکیل بود. اعضای دولت موقت اشغال سفارت و گروگانگیری را کودتا بر ضد حکومت می خواندند. من نیز بر این باور بودم و سرمقاله ای نیز نوشته و اینگونه حکومت بردن را سنت گذاری شومی خواندم. پیش از آن احمد خمینی تلفن کرده و گفته بود وزرا را معین کنید. اینجانب با استعفاى حکومت بازرگان بر اثر اشغال سفارت و گروگانگیری مخالف بودم. به مهندس بازرگان اصرار ورزیدم استعفا نکند. دلیل اول بدون نخست وزیر ماندن کشور بعد از استعفاى مهندس بازرگان، مخالفت اینجانب با این ترتیب حکومت بردن و حکومت آوردن و دلیل دوم آن، رفتن آقایان بهشتی و موسوی اردبیلی و باهنر به قم و گفتگوهای مفصلشان با خمینی بود که شرط بنی صدر برای تشکیل حکومت، مداخله نکردن روحانیت در امور کشور است و ...

بهر رو، شب در جلسه شورای انقلاب بودیم. رمزی کلارک Ramsey Clark از ترکیه تلفن کرد. با بهشتی صحبت کرد. بهشتی گفت شورای انقلاب موافق است که وی و همراهانش به ایران بیایند. اما ساعتی بعد، رادیو " حکم " آقای خمینی را خواند: هیچکس نباید با مقامات آمریکائی طرف گفتگو شود ...

توقیف پولهای ایران

۸ نوامبر ۱۹۷۹

پرزیدنت کارتر با همه اهمیتی که سفر کانادا داشت، از آن چشم پوشید. در ریاست جمهوری کارتر، این اولین بار بود که مشکل ما در ایران مسئله اول می شد ...

۹ نوامبر ۱۹۷۹

خمینی سه شرط در کار آورد: ۱- شاه به ایران مسترد و محاکمه شود و ۲- اموال او به ایران بازگردانده شود و ۳- امریکا بخاطر "جنایاتی که بر ضد ملت ایران کرده است" پوزش بخواهد.

جلسه شورای امنیت ملی تشکیل شد و پذیرفت که ما با بحران روبرو شدیم. احتماله‌های گوناگون موضوع بحث قرار گرفتند. رئیس جمهوری خواست راه حل نظامی نیز مطالعه شود ... بعد از پایان جلسه، وانس و جودی Jody، به دفتر کار من آمدند ... وقتی در با صدا باز و بسته شد، برژنسکی را در اطاق با خود رویارو یافتیم. او گفت: «این نخستین و بزرگترین ابتلائی است که

کارتر با آن درگیر شده است. بی تردید این امر یک بحران است اما یک اقبال نیز هست. فرصتی است که رئیس جمهوری نشان می دهد وی توانا به اداره و حل کردن بحرانی است که جوانب بین المللی دارد. اقبالی است برای نشان دادن اراده امریکا!»

جمعه ۱۶ نوامبر ۱۹۷۹

یک شب بعد از ظهر، رئیس جمهوری جلسه سری شورای امنیت ملی را تشکیل داد. به مشاوران خود و نیز به وزیر نیرو، شارل دانکن Charles Duncann و مشاور امور داخلی استو ایزنشات Stu Eizenstat گفت بنا بر تحریم کامل خرید نفت از ایران دارد. می خواست امریکاییان و ایرانیان بدانند وابستگی ما به نفت ایران در کوشش ما برای آزاد کردن گروگانها اثر ندارد. یکی گفت تحریم نفت ایران، سبب کاهش عرضه نفت و افزایش باز هم بیشتر بهای آن می شود. اما رئیس جمهوری بر تصمیم خود استوار ماند و گفت تحریم نفت ایران علامت روشنی است برای متحدان اروپائی که ما دست در کاریم و از آنها انتظار کمک داریم. روز بعد، وی تحریم خرید نفت ایران را اعلان کرد.

در سه شب، سفر انتخاباتی کارتر را به پنسیلوانیان لغو کردیم ... در اولین ساعات صبح چهارشنبه، میلر Miller، وزیر خزانه داری و مشاور حقوقی لوید کاتلر Lloyd Cutler به رئیس جمهوری اطلاع دادند که حکومت ایران دارد پولهای خود را از بانکهای امریکائی خارج می کند.

کاتلر و میلر Miller و Cutler از پیش فکر این اقدام را کرده و اسنادی را که رئیس جمهوری باید امضا می کرد، آماده کرده بودند. رئیس جمهوری آنها را امضا کرد و بدینکار، میلیاردها دلار پول ایران توقیف شدند.

توضیح: سیروس وانس نیز در کتاب خود، "انتخاباتی دشوار" (صص ۳۷۷ و ۳۷۸) اینطور نوشته است: «بعد از اینکه روشن شد نه یزدی و نه قطب زاده نمی توانند گروگانها را آزاد کنند، این استراتژی بلادرنگ اتخاذ شد. در ۹ نوامبر، دستور داده شد از فروش هرگونه ابزار نظامی و اسلحه و قطعات یدکی به ایران خودداری شود. در ۱۳ نوامبر واردات نفت از ایران ممنوع اعلام شد. در ۱۴ نوامبر، تصمیم کلیدی توقیف پولهای ایران در بانکهای امریکایی و شعبه هایشان در خارج امریکا به اجرا گذاشته شد. ما چند روز درباره توقیف کردن پولها بحث کرده بودیم. در ساعات اول ۱۴ نوامبر بود که ایران ابلاغ کرد قصد دارد تمامی پولهای خود را از بانکهای امریکا خارج کند. ساعت ۴ صبح ویلیام میلر، وزیر خزانه داری که از ابلاغیه مطلع شده بود، مرا از آن آگاه کرد. ما در دم موافق شدیم که تصمیم به بستن حسابهای ایران باید به اجرا گذاشته شود. پرزیدنت کارتر موافقت کرد و ساعت ۸ و ۱۰ دقیقه صبح، اسناد را امضا کرد. توقیف پولها، اهرم مهمی در دست امریکا شد و نقش مهمی در حل بحران گروگانها بازی کرد.»

در ۷ نوامبر، حکومت موقت استعفا کرده است. شب ۱۰ نوامبر، بعنوان سرپرست وزارت خارجه مشغول کار شده ام. در ۱۴ نوامبر، کارتر اسناد توقیف پولهای ایران را امضا کرده است، تصمیم به توقیف پولها، بطوریکه مشاور کارتر و وزیر خارجه او نوشته اند، حتی پیش از آنکه حکومت بازرگان استعفا کند، اتخاذ شده و وزیر خزانه داری و مشاور حقوقی کاخ سفید مأمور شده اند، اسناد لازم را برای امضای رئیس جمهوری آماده کنند.

در همان ۱۰ نوامبر، خواستم تمامی گزارشها را که سفارت ایران در امریکا فرستاده است، برای مطالعه نزد من بیاورند. طی یک هفته دو یادداشت با قید فوری فرستاده شده بود. در این دو یادداشت اطلاع داده شده بود که وزارت خزانه داری مأمور شده است اسناد لازم را برای توقیف پولهای ایران تهیه کند تا به امضای رئیس جمهوری برسد. هیچ اقدامی درباره این دو یادداشت بعمل نیامده بود. با مسئولان بانک مرکزی صحبت کردم و تقاضای تشکیل فوری جلسه شورای انقلاب را کردم. شب هنگام ۱۰ نوامبر، بلادرنگ بعنوان وزیر دارایی دستور دادم بانک مرکزی پولهای ایران را از بانک های امریکایی خارج سازد. سفارت ایران در امریکا تلگرامی فرستاد که تا ۲۴ ساعت آینده، تصمیم امریکا مبنی بر توقیف پولهای ایران اعلان می شود! مقامات امریکائی از تصمیم ایران مطلع شدند. همانطور که وزیر خارجه امریکا نوشته است، ۴ صبح وزیر خزانه داری او را بیدار می کند تا به او اطلاع بدهد که ایران دارد پولهای خود را از بانکهای امریکائی بیرون می برد. کارتر ۸ و ۱۰ دقیقه صبح اسناد را امضاء می کند تا وقتی بانکها شروع بکار می کنند، دستور دولت امریکا آنها را از انتقال پولها باز بدارد. هر چند آنها پیش از آن دستور دولت ایران را دریافت و اجرا نکرده بودند.

همانطور که در خیانت به امید شرح کرده ام، یک روز بعد از انقلاب، در بانک مرکزی بر ضرورت بیرون بردن پولها از بانکهای امریکائی اصرار ورزیده بودم. پس از آن نیز، ضرورت این کار را خاطرنشان می کردم. نه این هشدارها و نه دو یادداشت سفارت ایران در امریکا، مسئولین وقت را به کمتر اقدامی وادار نکردند. نتیج این غفلت، آن زیانهای بیرون از حساب شد.

و آنها که مسئول این زیانها هستند، مثل هر بدهکاری، بستانکار شدند و دروغی شگرف ساختند و گفتند: چون بنی صدر گفت ما قرضه هائی را که رژیم شاه ستانده است، نمی دهیم، امریکا حسابهای ایران را بست.

بتازگی "مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی" (دهه فجر ۱۳۶۷) کتابی با عنوان " کودتای نوژه " منتشر کرده است. این کتاب در شمار اسناد ماندنی از دروغ سازی، تحریف و وارونه سازی و جعل و ناسزا سازی رژیم ایران گیتی ها است. از قول کیهان، ۱۲ آذر ماه ۱۳۵۸ می نویسد (صص ۶۱ و ۶۲):

« اولین عکس العمل بنی صدر در زمان بدست گرفتن صدارت و در رابطه با گروگانگیری، اعلام عدم پرداخت دیون ایران به بانکها و شرکتهای خارجی بود. این بیانیه که از طرف یک مقام مسئول و یک اقتصاددان که همه، انتظار پیاده کردن یک اقتصاد توحیدی را داشتند بدو دوخته شده بود، صورت می گرفت، آنچنان دست اندرکاران سیاست خارجی و داخلی را حیران نمود و نتیجه آن، توقیف تمامی سپرده های ایران در بانکهای خارجی بود. انگیزه این مصاحبه و اعلام ضبط سپرده ها، هنوز برای هیچکس روشن نیست. وزیر امور خارجی قبلی در هیچیک از گزارشات خود، سعی ننمود که این ابهام را برای مردم روشن کند.»

دروغ بدون تناقض ساختنی نیست و تناقضهای این دروغ ابلهانه بیش از اندازه آشکارند: تا روز ۱۴ نوامبر، کلمه ای درباره پول و "دیون" نگفته ام. در نماز جمعه دوم آذر (۲۴ نوامبر)، ۱۰ روز پس از توقیف پولها درباره وامهائی که اشخاص از بانکهای خارجی ستانده اند، گفته ام دولت مسئول بازپرداخت آنها نیست. بدینقرار، نه اعلام و نه مصاحبه ای در کار نبوده است. سخنرانی در نماز جمعه بوده است و ۱۰ روز بعد از تاریخی که تصمیم دولت امریکا اتخاذ و اجرا شده بود. در عوض بانک مرکزی در ۲۲ نوامبر اعلامیه ای صادر کرد که وامهای دولتی را می پردازد. اما چرا این اظهار را کردم؟ بدان خاطر که از گروگانگیری بدینسو، بابت همین "دیون" میلیاردها دلار از ثروت مردم کشور را به جیب اشخاص و مؤسسات خارجی نریزند. خائنانی که امروز بر کشور حکومت می کنند، دست و پا می زنند با وارونه کردن ابلهانه واقعیتها، خیانتهای خویش را پیوشانند. وقتی نادانان دروغ می سازند، بناگزی از یاد می برند که: اگر اظهار این حرف حق که دولت ایران متعهد بازپرداخت وامهای اشخاص و مؤسسات به بانکهای خارجی نیست، سبب توقیف پولها شد، پس اعتراف می کنند مایه اصلی فساد، عمل گروگانگیری بود.

اما مقامات آمریکایی چگونه از تصمیم ایران مطلع شدند؟ تاریخ ۱۴ نوامبر، در انقلاب اسلامی، سرمقاله ای با عنوان "نفت تخریدن!" نوشته ام. در آغاز، یادآور شده ام که شورای انقلاب تصویب کرده بود به امریکا نفت بفروشد. پیش از آنکه ایران تصمیم را به اجرا بگذارد و اعلان کند، کارتر خرید نفت از ایران را تحریم کرد. آیا آمریکائیان از تصمیم ایران مطلع شده و پیشدستی کردند؟ هنوز بر من معلوم نگشته است. در عوض، در باره توقیف پولها، تلگرام سفارت ایران در امریکا و نیز این نوشته وزیر خارجه امریکا حکایت از آن دارند که امریکا از تصمیم ایران مطلع شده بود. آیا از طریق تلکس های بانک مرکزی مطلع شده بود؟ و یا در شورای انقلاب و بانک مرکزی کس یا کسانی را داشت که او را مطلع می ساختند؟ ۴ صبح بوقت واشنگتن، ۱۱ صبح بوقت تهران می شود، در این ساعت من هنوز هیچگونه اظهاری نکرده بودم. در سرمقاله ۱۴ نوامبر و نه در این روزنامه یا روزنامه های دیگر، نیز کلمه ای درباره تصمیم دولت امریکا نیست. یعنی تا یک بعد از ظهر، ما خبر نداشتیم که کارتر کاغذهایی لازم را امضاء کرده است. بعد از ظهر کنفرانس مطبوعاتی تشکیل دادم و درباره بیرون بردن پولها از بانکهای امریکائی و توقیف پولها توسط دولت امریکا، اظهار نظر کرده ام (به نقل از اطلاعات و انقلاب اسلامی ۱۵ نوامبر ۱۹۷۹، برابر ۲۴ آبان). در پاسخ سؤال خبرنگاری درباره تحریم خرید نفت از ایران گفته ام:

« نخریدن نفت ما را ناراحت نمی کند. چون دیگران هستند و می خرند. و خیلی هم اصرار به فروختن زیاد نفت نداریم. دیگر اینکه راجع به محاصره اقتصادی، ملت ما آماده است و تحمل می کند. خود ما هم دست به یک اقدام زدیم و آن هم انتقال منابع ارزی ما بود به بانکهای شورهائی که با ما تفاهم دارند.»

و در پاسخ خبرنگار دیگر گفته ام:

« در مجموع ۱۲ میلیارد دلار ذخیره ارزی داریم و بخش مهم آن در بانکهای امریکائی است. داستان بردن شاه به امریکا را کیسینجر و راکفلر جور کردند و بیشتر این پولها در شعب بانکهای امریکائی در خارج امریکا است. بنا بر این نگرانی از توانائی امریکا برای استفاده از وسائل غیرقانونی برای بلوکه کردن پولهای خودمان نداریم.»

یک خبرنگار امریکائی، ۲ سؤال کرده و از جمله درباره انتقال ذخایر ارزی به اروپا پرسیده است: آیا شما تصمیم گرفته اید یا شورای انقلاب؟ درباره انتقال ارزها گفته ام:

« اما تصمیمی که درباره ذخایر ارزی گرفته شد، به پیشنهاد خواهران و برادران ما در بانک مرکزی، از طریق من به شورای انقلاب و تصمیم شورای انقلاب بوده است.»

و در پاسخ به پرسش خبرنگاری که از میزان منافع ایران در امریکا پرسیده است، گفته ام:

« ما در امریکا، ۵۰ میلیارد دلار منافع داریم!.

بدینقرار کنفرانس مطبوعاتی، بعد از اطلاع و بقصد ایجاد تدارک زمینه سیاسی - حقوقی برای تعقیب قضائی بانکها بوده است. بخاطر تعقیب قضائی بود که به پیشنهاد مقامات بانک مرکزی و تصویب شورای انقلاب، در ۱۷ نوامبر بیانیه ای بعنوان وزیر دارائی صادر کردم. این تعقیب نیز بعمل آمد و در دمامد گرفتن حکم، بیانیه الجزیره، امضا شد. بیانیه از این نظر و از نظر پایمال کردن ۵۰ میلیارد دلار منافع ایران در امریکا، خیانت بزرگی بود.

نباید از یاد برد که وزیر امور خارجه امریکا ساعت ۴ صبح (بوقت واشنگتن) از تصمیم ایران مطلع شده است. میلر، خزانه داری که عامل چیس مانهاتان بانک بوده است، او را مطلع می کند. توجه می کند. توجه می دهد که در کنفرانس مطبوعاتی، راکفلر و کیسینجر را کسانی خوانده ام که اسباب بردن شاه به امریکا را فراهم آوردند. آن زمان، هنوز خاطرات کارتر و مشاوران او نوشته و انتشار نیافته بودند. این سخن راست را به استناد اطلاعی گفتم که بنا بر آن، گروگانگیری را جناحی طرح کرده و به اجرا گذاشته اند که می خواهند روانشناسی ملت امریکا را با سیاست جهانی جدید موافق کنند. و نیز دانستنی است که اگر وانس، وزیر خارجه وقت امریکا در کتابش می نویسد که میلر ۴ صبح، به او خبر داد ایران تصمیم گرفته است پولهای خود را از بانکهای امریکایی خارج کند، بهنگام اعلان تصمیم به توقیف، حکومت کارتر به این بهانه متوسل شد که اقدام ایران " امنیت ملی ایالات متحده آمریکا را بخطر می افکند." بدینخاطر بود که پس از شور با بانک مرکزی و مذاکره و تصمیم در شورای انقلاب، سه روز بعد از توقیف پولها، در "اعلامیه دولت جمهوری اسلامی" به امضای وزیر دارائی، قید شد که تصمیم کارتر مسبوق به تصمیم دولت ایران دایر به بیرون بردن پولها از بانک امریکائی بوده است. این کار، از لحاظ تعقیب قضایی و حقوقی ضرورت داشت. اما واقعیت نتیجه گروگانگیری و بقول وانس جزئی از استراتژی امریکا برای فشار به ایران بود. کارتر نمی توانست منتظر اعلام یا اعلان من بشود، اول وقت باید دستور را امضا می کرد. زیرا اگر دیرتر امضا می کرد، بانکها ناگزیر نمی توانستند همچنان دستور حکومت ایران را بدون اجرا بگذارند و چیس مانهاتان بانک نیز فرصت طلائی را از دست می داد (توضیحات لازم را در انترلوک خوانده اید) و به تصمیم ایران مستند نبود.

به کتاب جوردن بازگردیم:

گروهی از گروگانها آزاد می شوند

یک شنبه ۱۸ نوامبر ۱۹۷۹

ما گزارشی دریافت کردیم که آن روز گروهی از زندانیان آزاد می شوند. اما شیرینی خبر را تلخی اظهارات خمینی از بین برد. او گفت: اگر شاه را به ایران باز نگردانند، گروگانهای دیگر، بعنوان جاسوس، در دادگاه انقلاب محاکمه خواهند شد. در همین روز، دولت ایران، صفحه ای از نیویورک تایمز را خریده و کامل اظهارات خمینی را خطاب به نماینده پاپ در آن آورده بود. خمینی تقاضای پاپ را درباره آزاد کردن گروگانها رد کرده بود و سکوت پاپ را درباره جنایات رژیم شاه، طی سالها، سخت سرزنش کرده بود ...

دو شنبه ۱۷ نوامبر ۱۹۷۹

رئیس جمهوری از کمپ دیوید به من تلفن کرد. کوشید خاطرش را شاد و روحیه اش را بهتر کنم. گفتم: آیا این خبر بزرگی نیست که گروگانها به خانه باز می گردند؟ شاید این آغاز پایان ماجرا باشد؟ رئیس جمهوری پاسخ داد: « مطمئن نیستیم، اظهارات خمینی مرا ناراحت کرد. فعلاً او گمان می کند با آزاد کردن گروگانهای سیاه و زن، در اینجا احساسات را بر ضد حکومت ما بر می انگیزد. خوشحالم که بعضی از آنها به کشور باز می گردند ...

توضیح: آقای یاسر عرفات به ایران آمد. برای این آمده بود که واسطه بشود. جو را چنان نامساعد یافت که ربط سفر خود را با مسئله گروگانها، تکذیب کرد. نزد من آمد و گفت کمک بزرگی به جنبش فلسطین می شود اگر، گروگانها را آزاد کنیم. ضررهای گروگانگیری را یک به یک برشمرد. پاسخ دادم ضررها بیش از اینها هستند. طراحان در امریکا نشسته اند و آنها هستند که گروگانگیری را بوجود آورده اند و آنها هستند که در بیرون حکومت کارتر، بمثابة حکومت واقعی عمل می کنند. بهر رو، به او قول دادم اسباب آزاد کردن گروهی از گروگانها را فراهم کنم. بفرم رسید بتوان آقای خمینی را با آزاد کردن گروگانهای سیاه و گروگانهای زن، اولیها را بعنوان اعتراض به تبعیض نژادی در امریکا و افریقا و دومیها را بعنوان احترام به مقام زن، موافق کرد. با او در این باره صحبت کردم و موافقت کرد. این دو دسته از گروگانها آزاد شدند.

شاه باید آمریکا را ترک کند

سه شنبه ۲۰ نوامبر ۱۹۷۹

وانس، تصویری از وضعیت ارائه کرد که شوق برانگیز نبود اما بدینی برانگیز نیز نبود. خطاب به رئیس جمهوری گفت ما از طریق سازمان ملل و سازمان آزادیبخش فلسطین با ایرانیان صحبت کردیم. ۱۰ تن از گروگانها آزاد شدند و به کشور باز گشتند...

رئیس جمهوری پاسخ داد ما باید به ایرانیان حالی کنیم که محاکمه اعضای سفارت خود را تحمل نخواهیم کرد، من نمی توانم در اینجا بعنوان رئیس جمهوری آسوده بنشینم و محاکمه امریکائیان را بعنوان جاسوس نظاره کنم ... رئیس جمهوری گفت چند روزی را که در کمپ داوید گذراندم، جز به ماجرای گروگانها و رفتاری که ممکن است با آنها بکنند، نیانیدشیدم ... ایران می تواند هموطنان ما را همچنان در توقیف نگاهدارد یا محاکمه شان کند و یا آنها را بکشد. ما می توانیم ایران را محکوم کنیم، روابط دیپلماتیک را با آن قطع کنیم. از میان تدابیر نظامی، من می توانم دستور بمباران هدفهای نظامی، نظیر تاسیسات نفتی را بدهم و یا دستور محاصره بنادر ایران را بدهم. کارهای دیگر که ما می توانیم بکنیم، بیرون بردن شاه از ایالات متحده، عمل از طریق سازمان ملل و دادگاه بین المللی و برانگیختن متحدان خود به فراخواندن سفیرانشان از ایران، بعنوان مقدمه قطع کردن روابط ...

وانس پاسخ داد: فرق است میان تهدید به محاکمه و محاکمه! کارشناسان ما و خبرنگاران دیگر بر این نظر هستند که در حال حاضر محاکمه می تواند ساز و کاری برای آزاد کردن گروگانها باشد. کارشناسان من می گویند ممکن است ایرانیان هموطنان ما را محاکمه کنند و آنها را جاسوس و مجرم تشخیص بدهند و محکوم کنند. بعد خمینی آنها را عفو و دولت از ایران اخراجشان کند.

ترنر، رئیس سیا افزود: وقتی خمینی از جاسوسها و محاکمه صحبت می کند، بیانش بیانی سیاسی نیست. کارشناسان سیا می گویند او برآستی بر این باور است که گروگانها جاسوس هستند و بنا بر این محاکمه و اعدام آنها بواقع موجه است.

توضیح: همانطور که می خوانید، حتی رئیس سیا خمینی را مرد دین می شناخته و گمان می برده است وی جز از روی باور حرف نمی زند و جز راست نمی گوید. در تمام دوران پیش از انقلاب، در ایام انقلاب و پس از آن، دستگاه کارتر یک اصل ثابت سیاست خود را در ایران، این قرارداد بود که خمینی مرد دین است و جز باور خود را نمی گوید و نمی کند. اما از قرار، دستگاه رقیب او، دستگاهی که نقشه گروگانگیری را طرح و اجرا کرد، اصل دیگری را اساس کار قرار داد! بهررو، آقای خمینی این باور را بمقت از دست داد ...

و اما محاکمه کردن گروگانها: فردای روزی که شورای انقلاب با اصرار تمام از من خواست، سرپرستی وزارت خارجه را بپذیرم، در قم به نزد آقای خمینی رفتم. از او پرسیدم بنا بر آزاد کردن گروگانها است و یا نگاهداشتن آنها؟ گفت بنا بر آزاد

کردن آنها است. پرسیدم با کدام شرط؟ گفت: شاه را از امریکا بیرون کنند، ما گروگانها را آزاد می کنیم. بر این اساس، در ۳ نوامبر، پیامی به والد‌هایم، دبیر کل سازمان فرستادم و آزادی گروگانها را به سه شرط، مشروط کردم: ۱- تحویل اموال شاه سابق و خانواده اش به ایران، ۲- اظها پشیمانی کردن امریکا از سلطه اش بر ایران و ۳- تن دادن امریکا به رسیدگی به مجرمیت شاه سابق و نتایج مترتب بر آن. در گفتگوها با آقایان احمد سلامتیان و سعید سنجابی، دبیر کل موافقت امریکا را با اخراج شاه سابق اطلاع داد ... و خبرنگاری را نزد آقای خمینی بردند و گفت شاه را باید به ایران تحویل داده و در ایران محاکمه شود. به او گفته بودند، هر کار را خواسته، شده است. اینکار نیز خواهد شد!

برژنسکی گفت: آقای رئیس جمهوری، صادقانه بگویم ناخوشایندتر از این نمی شود که ما درباره بیرون کردن شاه از کشور به گفتگو بنشینیم. من همیشه فکر می کردم که اجازه آمدن به امریکا به او دادن، یک اشتباه است. اما بخاطر انسانیت به او اجازه ورود و معالجه شدن دادن، و زیر فشار ناگزیرش کردن به ترک گفتن خاک امریکا، تن دادن به تحقیر است و یقین دارم خمینی آن را علامت دیگری از ضعف ما تلقی خواهد کرد.

رئیس جمهوری خشمگین اظهار کرد: مسئله رعایت اصلی و یا ضعف نیست. معالجه اش را کرده است، باید به محل سکونش باز گردد.

جمعه ۳۰ نوامبر ۱۹۷۹

شاه آماده رفتن به مکزیك می شد که از مکزیك گزارش جدیدی رسید: وزارت خارجه مکزیك حاضر نیست به شاه ویزای ورود بدهد.

کارتز، لوپز پرتیلو Lopez Portillo را دروغگو و ... خواند. بعد از دور روز کوشش، نتوانستیم هیچ کشوری را حاضر کنیم شاه را بخود راه دهد. تنها مصر بود که حاضر شد شاه را بپذیرد. کارتر موافق نبود و می گفت انورسادات به اندازه کافی مشکل دارد، مشکل بر مشکل او نباید افزود.

سه شنبه ۱۱ دسامبر ۱۹۷۹

آقای تریخوس Torrijos حاضر می شود بخاطر مشکل گروگانها شاه را به پاناما راه دهد ... در این هنگام، افکار عمومی امریکا روز به روز برآشفته تر می شد. تا آنجا که برادرزاده ام می گفت در مدرسه، بچه ها می گویند باید ایران را بمباران کرد اما کارتر غیرت این کار را ندارد ...

من مامور شدم به پاناما بروم. در راه، دلایلی که باید آورد، در ذهن خود سبک و سنگین می کردم. پس از ورود به پاناما، نزد تریخوس Torrijos رفتم. گفتیم آمده ام از جانب کارتر، رئیس جمهوری امریکا، از شما تقاضا کنم شاه را به پاناما بپذیرید. دلایلی که او را به این تقاضا برانگیخته اند اینهاست: ...

پس از شنیدن دلایل، تریخوس Torrijos راست نشست. از قیافه اش نمی شد خواند تصمیمش کدام است. با صدای آهسته ای شروع به صحبت کرد: « هامیلتون! بحران، در درجه اول مسئله ایالات متحده است. زیرا آنها هموطنان شما را، امریکائیها را، در توقیف خود دارند و این امریکائیها نمایندگان حکومت شما بوده اند. اما مسئله و مسئولیت جامعه بین المللی نیز هست تا وقتی بتوان دیپلماتها را انسان که در تهران چنین کرده اند، توقیف کنند، هیچ دیپلماتی در هیچ کجا مصون از تعرض نخواهد بود. شما می توانید به رئیس جمهوری بگویید ما شاه را در پاناما می پذیریم. اگر بتوانیم کمک کوچکی به حل مشکل گروگانها بکنیم، خوشحال می شویم از این کمک که کرده ایم.»

شاه: کمونیستها همانسان که مرا، خمینی را نیز خانه خراب خواهند کرد

چهارشنبه و پنج شنبه، ۱۲، ۱۳ دسامبر ۱۹۷۹

.... قرار شد باتفاق روبرت آرمائو Robert Armao، دستیار شاه، به دیدار شاه برویم و به او اطلاع بدهیم پاناما از او دعوت می کند به آن کشور برود. وقتی می خواستیم وارد اطاق بشویم، آرمائو Armao بگوشم گفت: « وقتی او را مخاطب قرار می دهی، اعلیحضرت، یادت نرود.»

شاه پرسید، چه امر شما را به تکزاس کشانده است؟ این روزها، وقتی تماس با حکومت امریکا پیدا می‌کنم، به تقاضای آنها برای اینست که از من بخواهند کاری را بکنم.

پاسخ دادم: « اعلیحضرت، ما اینجا برای این نیستیم که تقاضایی را بکنیم. بلکه می‌خواهیم وضعیت گروگانها را برای شما وصف کنیم و باتفاق شما امکانات انتقال شما را به کشور دیگری بررسی کنیم.

شاه گفت: مطمئنم که شما می‌دانید من آماده‌ام هر کمک ممکن را بکنم تا کشور شما بحران گروگانها را حل کند. من نمی‌خواهم تاریخ مرا بخاطر این چیز بسیار بد سرزنش کند.

به او گفتم: اعلیحضرتا، صادقانه بگویم که مشکل ما در ایران، تا وقتی شما در ایالات متحده هستید، حل نمی‌شود.

شاه گفت: آقای جوردن، نظر شما ممکن است صحیح نباشد. آنچه شما و آقای رئیس جمهوری باید بدانید اینست که مردمی که گروگانها را در بند خود دارند، کمونیستهای دیوانه هستند که سالها دشمن من بودند و سرانجام خمینی را نیز همانند من، خانه خراب خواهند کرد. شما با مردم معقولی سروکار ندارید، آقای جوردن ...

بعد صحبت رفت روی این موضوع که هر اندازه بیشتر کوشیدیم کمتر موفق شدیم کشوری را بیابیم که شما را بپذیرد ... پاناما پذیرفت. هر چه می‌دانستیم درباره پاناما، تاریخ آن، گفتگوهای اخیر بر سر قرارداد جدید درباره ترعه پاناما و ... گفتم و کتابی درباره ترعه پاناما تقدیمش کردم.

شاه گفت: « بسیار جالب است. اما شنیدم تریخوس Torrijos، نمونه نوعی دیکتاتورهای جنوبی است ...

جواب دادم: « اعلیحضرتا، پرزیدنت سادات را که استثناء کنیم، ژنرال تریخوس Torrijos جذاب ترین مردی است که از وقتی کارتر به ریاست جمهوری رسیده است، دیده ایم ... گفتم بخصوص از وقتی قرارداد جدید درباره ترعه پاناما را امضاء کرده ایم، وی دست بکار استقرار دموکراسی در پاناما شده است ... وقتی این حرفها را می‌زد، بخود می‌گفتم شاهی که دیکتاتور بودن تریخوس Torrijos را بهانه می‌کند، اگر کارهای بایسته را در استقرار دموکراسی کرده بود، رژیم خودش را نجات داده بود.

شاه مسئله امنیت و مداوا را پیش کشید و گفت برایم قابل تحمل است به استرالیا یا زلاند جدید بروم اما تحمل این امر آسان نیست که صبحی از خواب بیدار بشوم و بشنوم که انتخاب دیگری جز رفتن به کشوری ندارم که هیچ از آن نمی‌دانم.

بعد آرمانو Armao شرایط موافقت با رفتن به پاناما را شماره کرد ...

سرانجام شاه پذیرفت و گفت موضوع را با شهبانو در میان می‌گذارم ...

از شاه پرسیدم: « اعلیحضرتا، آنچه را در ایران روی داده است، چگونه ارزیابی می‌کنید؟»

شاه بخشی پاسخ داد: « آقای جوردن، کاش آقای رئیس جمهوری ۶ ماه زودتر این سؤال را از من می‌کرد ...»

پرسیدم: چه شد که اینطور شد؟

شاه جواب داد: « آقای جوردن، واقعاً نمی‌توانم توضیح بدهم چه شد که اینطور شد. اغلب در این باره که اگر من و

حکومت شما این و آن کار را نمی‌کردیم و چنین و چنان می‌کردیم، ممکن بود وضع دیگر شود، فکر می‌کنم. من نمی‌دانستم

رئیس جمهوری شما چه می‌خواهد من بکنم. یک روز، سفیر شما، سلیوان را می‌دیدم و او فشار می‌آورد من با کسانی که قصد

از بین بردن مرا داشتند گفتگو کنم! و در همان روز، پیامی از برژنسکی دریافت می‌کردم که سفارش می‌کرد سرکوب کنم.

اظهارات رئیس جمهوری، میان حمایت از سلطنت و تردید در توانائی من بر اداره کشور نوسان می‌کرد ...

« واقعاً نمی‌توانم بفهمم چه شد که اینطور شد. در این ماه صدها هزار نفر در طول خیابانها صف می‌کشیدند تا شاه خود را

پذیره شوند و دو ماه بعد، صدها هزار نفر همان خیابانها را پر می‌کردند و فریاد مرگ بر شاه سر می‌دادند. واقعاً نمی‌توانم

بفهمم چه شد که اینطور شد ... واقعاً نمی‌توانم بفهمم.»

سرانجام با رضایت خاطری به تمام گفتم: « این مرد دیوانه، خمینی با بهره برداری از اسلام بقدرت رسید. وی، بنوبه خود،

بدام فریب عناصر کمونیستها در ایران افتاد که می‌دانند چگونه کارش را بسازند. آنها بر ضد خمینی می‌شوند و سرتگوش می‌

کنند! اگر خدا بخواهد، زنده می‌مانم و ناچیز شدن او را بدست کمونیستها بچشم می‌بینم. چندان طول نمی‌کشد که این امر

واقع می‌شود»

زنگ تلفن به صدا درآمد. بنظرم می رسید که دل شب است. در تاریکی، کورمال، کورمال، تلفن را یافتیم. گوشی را برداشتم. تلفن از اطاق بحران بود: « آقای جوردن، در موضوع گروگانها، امر مهمی روی داده است.» راست نشستیم، خواب بتمامه از سرم پرید. با خود فکر می کردم شاید گروگانها در راه خانه اند! امیدوارانه پرسیدم: « بله، چه روی داده؟»

گزارشهای خبری براینند که شاه ایران، یک دو ساعت پیش تگراس را بسوی مقصد نامعلومی ترک گفت ... به ساعت نگاه کردم: ۸ و ۳۰ دقیقه صبح بود. لبخندی زدم. راز ما حفظ شده طوری که " اطاق وضعیت سنجی " ما نیز هنوز از آن آگاه نشده است. آسوده خاطر به خواب رفتیم ...

دسامبر ۱۹۷۹-۳ ژانویه ۱۹۸۰

اما در وضع گروگانها نه روز بعد از آن و نه هفته بعد از آن، هیچ تغییری واقع نشد. حکومت ایران پرواز "شاه جانی" را بسوی پاناما محکوم کرد و پاناما را بمناسبت پذیرفتن او به انتقام تهدید کرد. زود مسلم شد که رفتن شاه، به تنهایی سبب آزادی اسیران امریکائی نمی شد.

کارتی دستور داد چراغهای کاج کریسمس تا وقتی گروگانها از ایران بازگردند، خاموش بمانند. من به جورجیای جنوبی رفتم تا با خانواده خود باشم. فردا شب عید، تلفن "فوری" از اطاق بحران شد. با خود گفتم، شاید خمینی از راه عفو اسلامی، گروگانها را آزاد کرده است.

افسر کشیک می گفت: « آقای جوردن، رئیس جمهوری از ما خواسته اند شما را آگاه کنیم که تجاوز اتحاد شوروی به افغانستان در حال وقوع است ...»

قطب زاده می خواهد با جوردن ارتباط برقرار کند

جمعه ۱۱ و شنبه ۱۲ ژانویه ۱۹۸۰

تازه وارد کمپ دیوید شده بودم ... که تلفن بمن شد. گروهبان شو- شو Chu-Chu بود و از پاناما تلفن می کرد. پیام پاپا ژنرال را ابلاغ می کرد. ژنرال می خواهد شما به پاناما بیایید ... نمی توانم در تلفن بگویم. ژنرال فکر می کند، مهم است ... به شو - شو Chu-Chu تلفن کردم که دارم می آیم. گفت ژنرال گفت بدلائیل امنیتی، بهتر است ما به فلوریدا بیاییم ... سلیمان Saliman و گابریل Gabriel از سوی ژنرال آمدند. سلیمان انگلیسی حرف نمی زد و گابریل مترجم شد. سلیمان یک رشته یادداشتهای و مدارک بیرون آورد. دانستم توضیحات او طولانی است. آماده یادداشت برداشتن شدم. سلیمان شروع کرد: « دو مرد فرانسوی که یکی از آنها یک تبعیدی سیاسی آرژانتینی است که در پاریس اقامت دارد، از سوی حکومت ایران به پاناما آمدند. با خود گفتم، درست شد! پانامائی ها هم دارند خود را وارد مسئله گروگانها می کنند. سلیمان ادامه داد. من دارم از تهران مراجعت می کنم. با وزیر خارجه، قطب زاده، ملاقات کردم.

دو مرد فرانسوی با اسنادی مبنی بر تقاضای استرداد شاه به پاناما آمدند. اما قصدشان این بود که تقاضای استرداد وسیله حل مسالمت آمیز بحران بشود.

پرسیدم: چرا آنها می خواهند با شما تماس بگیرند؟

سلیمان: لبخند کوتاهی بر لب آورد و گفت: زیرا می خواهند با شما ارتباط برقرار کنند.

پرسیدم: با من؟

پاسخ داد: بله با شما

گفتم: با من! چرا؟

پاسخ داد: زیرا آنها می دانند که شما به رئیس جمهوری نزدیک هستید و عضو وزارت خارجه نیستید. و نیز می دانید که ما شما را می شناسیم.

پرسیدم: اما چرا می خواهند از وزارت خارجه احتراز کنند؟

پاسخ داد: زیرا آنها بر این باورند که وزارت خارجه توسط کیسینجر و راکفلر کنترل می شود.

شرحی که سلیمان از دیدار و گفتگوی خود با قطب زاده داد، مرا متقاعد کرد که ایرانیها می خواهند از دست آویز تقاضای استرداد شاه بمثابه وسیله ای برای رها کردن گروگانها استفاده کنند.

قطب زاده به او گفته بود ... این به اصطلاح دانشجویان با موسوی خوئینی ها که یکی از روحانیان پیرو خمینی است، شور کرده اند تا مگر با حمله به سفارت، انقلاب را با جدا کردن طرفداران طرزفکر حکومت از طرفداران خمینی پاکسازی کنند. آنها خمینی را از نقشه تصرف سفارت آگاه نکرده اند ... دانشجویان غرق شگفتی شدند وقتی فردایش، خمینی به ستایش آنها برخاست و به آنها بخاطر اشغال "لانه جاسوسی" تبریک گفت. در این وقت بود که آنها تقاضای خود را جدی گرفتند. حمایت خمینی از آنها و استعفا یزدی و بازرگان، دلیل آن بود که آنها یک قدرت سیاسی بودند که باید برسمیت شناخته می شدند.

سلیمان یک ساعتی بود که شرح ماجرا می کرد و من بی تاب می شدم.

پرسیدم: « مقصود چیست و مقصد کدام است؟ »

گابریل آرام جواب داد: اول کاری که شما باید بکنید، رای سازمان ملل را مبنی بر مجازات ایران، به تاخیر بیاندازید ... گفتیم: موافق نیستیم و نیز مطمئن نیستیم که اگر این حرف را به رئیس جمهوری و وانس، وزیر خارجه، بزنم، اعتنائی به آن بکنند.

گابریل گفت: هامیلتون، مثل اینکه حالی تو نمی شود که سلیمان مجرائی را برای گفتگو باز کرده است. اگر بنا بر رای به مجازات ایران بشود، شما موقعیت کسانی از ایرانیان را تضعیف می کنید که می خواهند بحران را با آرامی حل کنند. و بازیچه دست کسانی از ایرانیان می شوید که می خواهند با امریکا بطور کامل ببرند.

...

به اطاق دیگر رفتم تا با تلفن امن، صحبت کنم. به او گفتم از قرار پاناماها مجرائی را به رهبری ایران باز کرده اند و پیشنهاد می کنند در سازمان ملل، رای دادن به مجازات ایران را به تاخیر بیاندازیم. تعجب کردم وقتی او به لحنی آرام گفت موافقم ... به سلیمان و گابریل گفتم رئیس جمهوری موافقت کرد. ما خواهان گفتگوهای مستقیم هستیم. قرار شد سلیمان و گابریل سفر دیگری به ایران بکنند.

به آنها هشدار دادم: حواس خود را جمع کنید! ژنرال تریخوس Torrijos به من قول داده است که شاه مسترد نخواهد شد. اگر شاه از اینجهت احساس بیم کند و بخواهد به ایالات متحده بازگردد، ما او را به کشور می پذیریم. سلیمان به من اطمینان داد: من حتی فکر نمی کنم ایرانیان بخواهند او را به ایران بازگردانند. گفتم: نمی فهمم!

گفت: آخر نمی دانند چکارش کنند! شکنجه اش کنند، تیربارانش کنند، یا بدارش بکشند!

پنج شنبه، ۱۷ ژانویه ۱۹۸۰

سلیمان و گابریل از پاریس پیامی فرستادند و از من خواستند به پاریس بروم و با دو مرد فرانسوی دیدار کنم. حرفش را نزنید!

شما باید به ایران بروید و ترتیب گفتگوهای مستقیم را بدهید. گابریل گفت: سخت نگیر! بیا و با این دو به گفتگو بنشین. آنها می دانند در ایران چه خبر است و رهبران آن را می شناسند. راه وصول به تهران از پاریس می گذرد! موضوع را به رئیس جمهوری گزارش کردم و او موافقت کرد.

شنبه ۱۹ ژانویه ۱۹۸۰

در لندن با بورگه و ویلاون ملاقات دست داد. ویلاون شرح مفصلی درباره رقابت بر سر قدرت و اثر گروگانگیری بر انتخابات ریاست جمهوری دارد. و بورگه گفت: « شما آقای جوردن، باید بدانید که احساس ایرانیها اینست که حق دارند. فرزندان و برادرانشان توسط ساواک شکنجه شده اند و یا بدستور شاه کشته شده اند. شاه براستی مردی تبهکار بود. شما باید شکایتهای اندوهبار ایرانیان را درک کنید.»

شکیبانیم رو به پایان می رفت. پرسیدم: « آیا می توانیم بحران را حل کنیم؟ »

او منتظر نشد سئوالم ترجمه شود. به انگلیسی، شمرده گفت: « شما باید شاه را به ایران بازگردانید! »

از تقاضای او یکه خوردم و گفتم: « مطلقاً، غیرممکن است! »

او گفت: « چرا ممکن نیست شاه برگردانده شود و تحت محاکمه قرار گیرد؟ امریکا کشور قانون نیست؟ این مرد تبهکار باید برگردد و پاسخ جنایتهايش را بدهد!»

...

سرانجام بورگه خود، بر آن شد راهی بیابد و خود و مرا از تنگنا بدر آورد. پذیرفت که دیدگاه ها و تعهدهایمان نایکسانند. اما ادامه گفتگو تنها راه حل مشکل است. من از آنها خواستم به کوشش خود، بعنوان واسطه ادامه بدهند اما باید ثابت کنند که از سوی قطب زاده نمایندگی دارند.

وقتی دیدار به پایان رسید، بورگه پرسید می تواند از تلفن استفاده کند. شماره ای را گرفت. از جا پریدم وقتی گفت با قطب زاده، وزیر خارجه صحبت می کنم. بعد از صحبت، گفت به قطب زاده اصرار می کردم با شما صحبت کند اما وی امتناع کرد و گفت آیت الله خمینی گفتگو با امریکائیا را " تحریم " کرده است.

فکر سناریو چگونه پیدا شد؟

سه شنبه ۲۲ ژانویه ۱۹۸۰

پانامایی ها دری به روی ایران باز کرده بودند و همانطور که گابریل می گفت باید وارد می شدیم. اما من هیچ از ایران نمی دانستم. به دکتر ریچارد کوتام Richard Cottam، متخصص ایران در دانشگاه پیتزبورگ Pittsburgh، تلفن کردم. وی پذیرفت هر اندازه بخواهم وقتش را در اختیار بگذارد. بعد به استن ترنر Stan Turner، تلفن کردم و از او خواستم سیا اطلاعات بایسته را درباره کریستین بورگه و هکتور ویلالون گرد آورد.

قراره های خود را لغو کردم. پشت ماشین تحریر نشستم و به تحریر گزارشی برای رئیس جمهوری پرداختم. نوشتم ما باید رفتار خود را تغییر بدهیم و بر وفق سناریوی دقیقی که دو کشور بر سر توافق کنند، عمل کنیم. مرحله به مرحله پیش برویم تا گروگانها را آزاد کنیم.

برژنسکی نسبت به این دو مرد فرانسوی شک داشت. گفت اوضاع در ایران بلبشو است و تنها خمینی میتواند دستور آزاد کردن گروگانها را بدهد. آیا این دو به خمینی راه دارند؟. گفتیم: نمی دانم ...

شاه در حال توقیف است

چهارشنبه ۲۳ ژانویه ۱۹۸۰

تازه از خواب بیدار شده بودم که افسر نگهبان از مرکز عملیات وزارت خارجه، تلفن کرد. معاون وزیر، کریستوفر، خواسته است این خبر را به اطلاع شما برسانیم: بنا بر خبرها که از پاناما می رسند، شاه سابق ایران در حال توقیف و به انتظار رسیدگی قضائی به درخواست استردادش از سوی ایران است.

به دفترم رفتم. وارن کریستوفر دوبار تلفن کرد. بمن گفت: داستان، وانس را نگران خاطر کرده است.

...

به او گفتم: پانامایی ها فکر می کنند خطرهایی که ما از آنها احتراز می کنیم، آنها می پذیرند. تریخوس Torrijos هرگز فکر پس دادن شاه را هم نمی کند. احتمال دارد دست به قماري زده است بلکه در آن آزادی گروگانها را ببرد ...

کریستوفر گفت: « اگر شاه تصمیم گرفت پاناما را ترک کند و به امریکا بیاید، در جهنم افتده ایم. این امر، رئیس جمهوری را در موقعیت بدی قرار می دهد. زیرا ما شاه را به کسی سپرده ایم که دارد او را به ایران پس می فرستد.»

بلادرنگ به گابریل در پاناما تلفن کردم. او گفت: « دوست جوان من، آرام باش، شاه توقیف نشده است. او در خانه من، در کونتادورا ایسلند نشسته است. هیچ چیز عوض نشده است. بنا بر قوانین پاناما، وقتی تقاضای استرداد شخص تسلیم دادگاه می شود، حکومت ناگزیر است او را توقیف کند تا دادگاه حکمش را صادر کند. از آنجا که شاه در حمایت گاردهای پانامایی است، ما آسان می توانیم بگوییم وی "توقیف" است.

گفتم: گابریل ما از هر شخصی حرف نمی زنیم، از شاه ایران حرف می زنیم!»

گابریل به خنده و شوخی گفت: شاه سابق ایران!

...

کابریل اطمینان داد که جای هیچ نگرانی نیست. باز با روجو تریخوس Torrijos Rojo، رئیس جمهوری پاناما صحبت می‌کنم و نتیجه را با تلفن به شما خواهم گفت ...

در این روز، با کوتام Cottam دیدار کردم. کوتام Cottam گفت چند نوبت کوشیدم علم و اطلاع ام را به واشنگتن عرضه کنم، اما خریدار پیدا نکرد و حالا مشاور اول رئیس جمهوری به نزد من آمده است تا از نظرهایم آگاه بشود. پرزیدنت کارتر سیاست خط‌آمیزی را به ارث برده و همان را ادامه داده است.

او خمینی را اینسان تعریف کرد: مردی با باور مذهبی عمیق و انزجار تحقیرآمیز از غرب، این همان تعریف بود که سلیمان، بورگه و ویلاون برایم کرده بودند. کوتام Cottam گفت: تنها راه اینست به خمینی بیاورانیم که او ایالات متحده را خوار کرده است.

گفتم: این غیرممکن است.

گفت: می‌دانم.

آنچه از گفتگویم با کوتام Cottam دستگیرم شد این بود که ما این کشور و ملتش را درک نمی‌کنیم. و با این وضعیت، چگونه می‌توانیم با آنها گفتگو کنیم؟

توضیح: به این دلیل که آقای خمینی جام زهر آلود را سرکشید و در برابر امریکا به خواری زانو زد، آقای کوتام Cottam نیز تصور خویش را از یک مرد "عمیقاً مذهبی و باورمند" واقعیت می‌پنداشت و بر اساس آن، آقای خمینی را تعریف می‌کرد. و زیانکار واقعی آقای خمینی نیست که باور جهانیان را به باورمندی خود از دست داد؟

۵ شنبه، ۲۴ ژانویه ۱۹۸۰

بنا بر خبرهای صبح، خمینی در بیمارستان قلب تهران بستری شد. حالا دیگر باید نگران سلامت این مرد دیوانه نیز می‌شدیم! اگر او می‌مرد، منازعه بر سر قدرت، کار تلاش برای آزادی گروگانها را بفرنج تر می‌ساخت. تا وقتی خمینی زنده باشد، ما می‌دانیم با چه کسی باید گفتگو کرد.

تلگرامی از آمبلر Ambler رسید که ریو بدیدار شاه می‌رود و به او اطمینان می‌دهد که پاناما قصد ندارد او را به ایران پس دهد.

جمعه ۲۵ ژانویه ۱۹۸۰

گزارشهای سیا درباره ویلاون و بورگه روی میز، به انتظارم بودند. آنها را خواندم: گزارش درباره بورگه او را یک فعال سیاسی و وکیل دادگستری چپ توصیف می‌کرد اما گزارش راجع به ویلاون درازتر بود. چهره ای که از او بدست می‌داد، چهره مردی فرصت طلب و به احتمال، رذل بود. در پاریس بخاطر ربودن نماینده فیات زندانی شده بود. با خود گفتم: ببین با چه کسانی طرف گفتگو شده ایم؟ از خود پرسیدم آیا گزارش را به رئیس جمهوری و وزیر خارجه نشان بدهم؟ بخود پاسخ دادم: نه! خواندن گزارش، این را نسبت به گفتگوهایمان سرد خواهد کرد.

تنها کسی که او را از گزارش آگاه کردم، خانم الانور Eleanor بود. او یکه خورد. بعد خندید و گفت: «احتمالاً شما اول کسی هستید که یک آدم ربا را بکاخ سفید آورده و در اینجا با او گفتگو کرده اید!»

این دو به واشنگتن آمده و در هتل هی آدامس Hay Adams، اقامت گزیده بودند. قرار بود در ساعت ۲ و ۳۰ دقیقه برای نهار و گفتگو به دفتر کار من بیایند. پیش از آن با مقامات وزارت خارجه گفتگو کرده بودند.

من از استفان وان ریبرسبرگ Stephance van Reijersberg، یکی از مترجمان وزارت خارجه خواستم در گفتگوهایمان شرکت کند. او در کار خود، یکی از بهترینها بود.

این دو آمدند و پس از مبادله اطلاعات، بورگه کیف بزرگ خود را گشود و نواری را از آن بیرون آورد و با لبخندی که تمام صورتش را فرا می‌گرفت، بمن داد و گفت: هکتور و من از ایران، سوگاتی برای شما آورده ایم.

گفتم: تشکر می‌کنم، این چیست؟ در یک طرف آن، نوشته ای به الفبای عربی داشت.

بورگه گفت: نوار مذاکرات شورای انقلاب است.

نتوانستیم تعجب خود را بروز ندهیم. پرسیدم: « آن نوار را دزدیده اید؟»

ویلاون پاسخ داد: « نه، جلسه، جلسه خاصی بود. نوار مذاکرات همان جلسه است که دبیر کل سازمان متحد، کورت والدهایم در آن شرکت کرده بود.»

با خود اندیشیدم: دیگر جای تردید، نه برای من و نه هیچکس دیگر نمی ماند که این دو، طرف اعتماد مقامات ایران هستند. بورگه گفت: « در لندن، شما از ما خواستید اعتبار خود را بعنوان واسطه ثابت کنیم. به این خاطر است که این نوار را برای شما آورده ایم.»

این کار دلیل دیگری نیز داد و آن اینکه نوار شما و رئیس جمهوری را آگاه می کند که سفر والدهایم موفق نبوده است. او نتوانست شورای انقلاب را نسبت به درستی موضع امریکا قانع کند. سوء تفاهم بزرگی هنوز بر جا است. در وسط گفتگوهایمان، الینور Eleanor به اطاق آمد و گزارش خبری را که از تهران رسیده بود، بدستم داد. گزارش بر این بود که بنی صدر در انتخابات ریاست جمهوری بر رقیبان خود بسی پیش گرفته است. خبر را به بورگه و ویلاون گفتم. آشکارا ناراحت شدند.

بورگه گفت: « حبیبی بهترین کس برای ریاست جمهوری است. قطب زاده نیز خوب است.»

با ناراحتی پرسیدم: « پس انتخاب بنی صدر، از لحاظ وضعیت گروگانها بد است؟»

بورگه توضیح داد: « نه لزوماً. بنی صدر در علن از آزادی گروگانها جانبداری کرده و گروگانگیری را برای انقلاب زیان بخش خوانده است. بدیش اینست که وی توانائی و مهارت سیاسی و تجربه لازم را برای اینکه با اثربخشی حکومت کند، ندارد.» ویلاون افزود: « بنی صدر و قطب زاده رقیب یکدیگرند. اگر بنی صدر برنده شود، برایش مهم است که قطب زاده را در وزارت خارجه نگاهدارد.»

بورگه گفت: « اما قطب زاده از شکست سخت افسرده خاطر خواهد شد. او مردی مغرور است. وقتی هر دو، بعنوان تبعیدی سیاسی در پاریس بودند، بنی صدر زیر دست او بود. زیر دست مهمی نیز نبود. بهنگام بازگشت به تهران، باید وقتی نیز صرف ترمیم روحیه قطب زاده بکنیم.»

گفتگو درباره نتایج انتخابات ریاست جمهوری ایران را بکناری نهادیم و به گفتگو بر سر گروگانها باز رفتیم. ویلاون گفت: « وقتی به تهران رسیدیم، پیش از آنکه قطب زاده در جلسه شورای انقلاب شرکت کند، گفتگوی چهارساعته ای با قطب زاده بعمل آوردیم.»

همانطور که استفانس Stephance ترجمه می کرد، ضربان قبل من آهسته می شد. با خود می اندیشیدم: واقعیت پیدا کرد. آنچه می خواستم رخ داد. ما در آغاز گفتگوئی با ایرانیها هستیم ...

« قطب زاده از شورای انقلاب بازگشت و گفت: « نخست اینکه وزیر خارجه مامور و مسئول گفتگوها شد.» ویلاون توضیح داد که اگر گفتگو به نتیجه نرسید، دشمنان قطب زاده در شورای انقلاب دخل او را می آورند و اگر به سرانجامی برسد، خواهند گفت معامله بدی برای ایران کرده است. وزیر خارجه، شخصاً مامور گزارش پیشرفتهای مهمی به خمینی شد که در مذاکرات روی می دهند. و سوم، چون مبارزات انتخاباتی در جریان است، قطب زاده مامور شد که نامزدهای ریاست جمهوری را در جریان پیشرفت کار قرار دهد.

شنیدن این امر که قطب زاده از سوی شورای انقلاب مامور این امر شده است، حال مرا بهتر کرد. درک من این بود که بطور خودکامه، مستقل از خمینی و شورای انقلاب کار می کند.

توضیح: حق اینست که تا اینجا و از این پس نیز تا وقتی از سناریو سخن در میان آورد، قطب زاده اعضای شورای انقلاب را از هیچیک از این کارها آگاه نمی کرد. کاری از نوع نوار گفتگوها با کورت والدهایم را برای جوردن فرستادن و روزی پیش از انتخابات ریاست جمهوری، انتشار این خبر که شاه توقیف شده و به ایران آورده می شود، کاری توجیه ناپذیر است. با آنکه مردم ایران در انتخابات ریاست جمهوری غلط بودن این طرز فکر را که می توان با آخرین خبرها و یا حتی ماجراهای هیجان آور، مردم را بکاری برانگیخت و یا از کاری بازداشت به اهل سیاست حالی کردند، تا امروز همچنان بنا بر استفاده از عوامل خارجی در مبارزه بر سر قدرت است. و نزد خارجیان، خود را برکشیدن و ...، همه از یک طرز فکر مایه می گیرد که وی و بسیاری دیگر را قربانی کرد: استفاده از عوامل خارج برای رسیدن به قدرت در داخل. در واقع دشمنان او در شورای انقلاب،

کسی جز خود او نبود. او بود که به خمینی گفته بود و در شورای انقلاب تکرار کرده بود که می توان شاه را به ایران آورد. می دانست که شکست در این کار، سنگینی بار مسئولیت پی آمدهای گروگانگیری را بر عهده او نیز خواهد گذاشت. دو نفری که واسطه کار او بودند، با صداقت عمل می کردند. ویلاون، آدم ربا نبود. گزارش سیا، یکی دیگر از نمونه های بیکارگی این سازمان پر حجم و کم کار است. در واقع، آنطور که بورگه می گوید: « نماینده فیات که در پاریس ربوده شده بود، رولی بومون Revelly Beaumont، نماینده فیات در آرژانتین بود. از روی دفتر تلفن او، ۲۰۰ نفر را زیر نظر گرفتند. یکی هم ویلاون بود. قاضی او را بعنوان شاهد احضار کرد. چون در خارج فرانسه بود، بموقع در دادگاه حاضر نشد. قاضی دستور جلب او را داد. وقتی بازگشت او را جلب کردند و چون قاضی به تعطیلات رفته بود، یک ماهی در زندان ماند! او برای اینکه صفت " آدم ربا" رویش نماند، چهار وکیل مدافع انتخاب کرد: یکی کمونیست، یکی سوسیالیست، یکی "دست راستی" و یکی هم غیرحزبی و دادگاه او را بکلی بی تقصیر شناخت. از وکلای او، یکی رولان دوما، وزیر خارجه فرانسه (ژانویه ۱۹۹۰)، است. برغم کوششها این دو، دلخواه قطب زاده برآورده نشد. آیا کارهای بعدی او بیانگر انتباه او هستند؟

تشکیل کمیسیون

بورگه توضیح داد: « گفتگوهایمان با وزیر، به این نتیجه رسید که ایرانیان از دبیر کل سازمان ملل بخواهند کمیسویی تشکیل شود و درباره شکایتهای ایران رسیدگی کند. ایالات متحده باید با تشکیل کمیسیون مخالفت کند زیرا مهم اینست که وانمود شود برغم مخالفت ایالات متحده، کمیسیون تشکیل شد و ایران در سازمان ملل بر امریکا غلبه کرد». گفتیم: « این ادعا اعتباری ندارد. اگر ما بخواهیم برآستی مخالفت کنیم می توانیم مانع تشکیل این کمیسیون سازمان ملل بگردیم».

بورگه با لبخند گفت: « بگذارید من بنا را تمام کنم بعد شما و آقای سوندرس Saunders (عضو وزارتخارجه که با جوردن همراه بوده است) می توانید خرابش کنید. این کمیسیون می تواند به ایران برود و درباره شکایتهای ایران و شرائطی که گروگانهای امریکا در آنها به سر می برند، تحقیق کند. بعد از یک هفته، کمیسیون گزارشی به سازمان ملل می دهد و آیت الله خمینی، متوجه می شود که شرائط زیستی گروگانها با ضوابط اسلامی ناسازگار است. آیت الله، در یکی از اعیاد مذهبی، بنا بر عفو و رحمت اسلامی، دستور آزادی گروگانها را می دهد. بعد کمیسیون به نیویورک باز می گردد و گزارشی علنی درباره شکایتهای ایران می دهد.

حال پرسید، پولهای توقیف شده و مسائل فی مابین چه می شوند؟

بورگه گفت: « رئیس کمیسیون، دیگر موارد اختلاف را موضوع گفتگو قرار خواهد داد. بهتر است چنان ترتیب داد که مسائل دیگر بعد از آزاد شدن گروگانها، حل گردند».

حال گفت: « موافقم. اما مسئله پولهای توقیف شده، بسیار پیچیده و مشکل است!»

بورگه گفت: « می دانم، من وکیل مدافع ایران هستیم»

توضیح: بورگه خوب گفته است: اگر مسئله پولهای توقیف شده جزئی از مسئله گروگانها نمی شد، بعد از رها شدن گروگانها، همانطور که در سناریو قید شده است، کارتر ناگزیر بود بدون قید و شرط از پولهای ایران رفع توقیف کند. در این صورت میلیاردها دلار ثروت کشور، طبق موافقتنامه الجزیره، به جیب دولت امریکا و امریکائیان و "ایرانیان" به تابعیت امریکا درآمد، نمی رفت. پنداری حال، سخنگوی گروه کیسینجر و راکفلر است. می داند که از دلایل طرح و اجرای گروگانگیری، یکی نیز بلاکشیدن پولهای ایران است و اصرار داد که موضوع پولها نیز جزو قرارداد آزادی گروگانها بشود! همانطور که دنباله کتاب معلوم خواهد کرد، توجه قطب زاده به گروگانگیری، بمثابه دامی که "حکومت سایه" به رهبری کیسینجر و راکفلر و دیگران گسترده بودند، روز به روز بیشتر می شد.

سناریو نوشته می شود:

شنبه ۲۶ ژانویه ۱۹۸۰

رئیس جمهوری و وزیر خارجه موافقت کردند و قرار شد سناریوی تهیه شود. پس از ۱۲ ساعت مذاکره، سناریوی در ۵ صفحه تهیه کردیم.

و من در شگفت شدم وقتی دانستم که فردای آن روز، بورگه و ویلاون قصد دارند به پاناما بروند و با تورخیلوس و دوایر دیدار کنند. گفتند: از لحاظ "جو سیاسی ایران" و قطب زاده و دیگران مهم است بتوانند بگویند اقدامات قانونی علیه "شاه جنایت کار" در پاناما تعقیب می شوند. بورگه خنده ای کرد و شرح داد چگونه قطب زاده رفتن شاه را از ایالات متحده، توجیه کرده است. اشخاصی بودند که می خواستند رفتن شاه را از امریکا بر ضد قطب زاده حربه کنند. اما قطب زاده به تلویزیون رفت و گفت شاه از جنگ ما گریخت. فرار شاه به پاناما ثابت کرد که مجرم است. مثل خفاش در شب، در حال فرار باید بگردد، باید در جهان بگردد ... گفتیم: شما با پانامائی ها به بازی خطرناکی مشغولید. بزرگترین نگرانی من، بابت حالت دماغی شاه است ... اگر تصمیم به ترک پاناما بگیرد، هر چه ما و شما رشته ایم، پنبه می شود.

من سناریو را به خانه بردم و بارها و بارها آن را خواندم. آن را طرحی عملی، یافتیم. سعی کردم در نظر مجسم کنم مردم آن را چگونه تلقی خواهند کرد. دیدم اگر طرح افشا شود، بعضی از مخالفان سیاسی ما، دخل ما را می آورند. اما پیش خود گفتیم: آنچه بحساب می آید، به سلامت بازگرداندن گروگانها است بدون اینکه شرف ملی خود را به معامله گذاشته باشیم.

انتخاب بنی صدر و موضع او

یک شنبه، ۲۷ و دوشنبه ۲۸ و سه شنبه ۲۹ ژانویه ۱۹۸۰

آخرین نتایج انتخابات نشان دادند که بنی صدر با ۷۵ درصد آراء، پیروز شده است. او می گفت گروگانهای امریکائی "مسئله کوچکی" است و به آسانی حل خواهد شد. چنان با مسئله برخورد می کرد که پنداری مردم ایران را برای حل زود آن آماده می کند. شاید ویلاون و بورگه بخاطر نزدیکی به قطب زاده، آن حرفها را درباره بنی صدر می زدند.

رئیس جمهوری خواست چند تغییر کوچک در سناریو بعمل آید. مبنا دست نخورد. خیالم آسوده شد. زیرا نمی خواستم سناریوی را بدست واسطه ها باز دهم که دستگاه اداری ما آن را از اساس تغییر داده باشد.

بورگه و ویلاون از پاناما بازگشتند و به نزد من آمدند. تازه نشسته بودند که الانور Eleanor به اطاق آمد و خبر داد امریکائیهائی را که مقامات سفارت کانادا به نزد خود برده و پناه داده و مخفیانه در آنجا بسر می برند، به سلامت از ایران بیرون آورده اند.

بورگه تلفن خواست تا با قطب زاده صحبت کند. تلفنی که به ضبط صوت متصل نباشد!

شماره را گرفت. رابطه که برقرار شد، گفت: "سلام صادق". ده دقیقه ای صحبت کردند... و گفت قطب زاده بسیار نگران این فرار بود. گفت همه تلاش خود را بکار خواهد برد تا افکار عمومی را مهار کند. اما مطمئن نیست بلائی بر سر سفارت نیاورند. خواهد کوشید تمام خشم ایرانیان را متوجه کانادائی ها کند.

به پرشت و سوندرس گفتیم: « اقبال با ما یار است که وقتی ماجرا آشکار می شود، اینها، اینجا هستند».

بورگه گفت: « صادق از هکتور و من خواست سناریو را تکمیل کنید و بیابید. عیدی مذهبی در پیش است و مناسبت خوبی است برای آزاد کردن گروگانها، او حتی فکر می کند در ۱۷ فوریه گروگانها آزاد شوند!

تا دیرگاه شب از راه مذاکره و بحث سناریو را تکمیل کردیم. وقتی کار را تمام کردیم، همه ما بر این نظر شدیم، که سندی پربها و قابل عمل است.

روز بعد بورگه و ویلاون واشنگتن را بقصد تهران ترک گفتند ...

کمیسیون تشکیل می شود:

سه شنبه ۵ تا جمعه ۸ فوریه ۱۹۸۰

ویلاون از تهران، به اسپانیولی به پاریس تلفن می کند و از طریق منشی خود به ما اطلاع می دهد که "خوش بین" است، سناریو بزودی تصویب خواهد شد و آن را به بیمارستان می برند تا به نظر خمینی برسد. رئیس جمهوری بنی صدر، بزودی سخنانی درباره سناریو ایراد خواهد کرد.

ساعت ۶ و ۳۰ دقیقه عصر چهارشنبه، در تلفن امن، هال، ترجمه پیام بورگه و ویلاون را برای ما خواند. آنها می گفتند حمایت بنی صدر و قطب زاده و شورای انقلاب از سناریو را بدست آورده اند. آنها تغییرهای کوچکی در آن داده اند. هال، خواندن دنبال گزارش را قطع کرد تا بگوید: « جزئی به نظر آنها، می ترسم که به نظر ما جزئی نباشد! ». بیشتر پیام آنها درباره چیزهایی بود که خمینی و بنی صدر گفته اند یا کرده اند.

من و هال بر این نظر شدیم که دیدار دیگری ضروری است.

در ۸ فوریه، من و استفانی و پرشت و هال به بوستون رفتیم و از آنجا با هواپیمای مسافری سویس ایر، به زوریخ رفتیم. بهنگام دیدار، ویلاون و بورگه مرا به کناری کشیدند و بورگه طوری که دیگران نفهمند، بمن گفت وقت آنست که شما با ایرانیها ملاقات کنید.

...

سرانجام گفتیم قول می دهیم نام آن ایرانی را که بملاقات می آید، هرگز افشا نکنیم. آنها گفتند این تنها چیزی است که ما می خواهیم. نام ایرانی را به من گفتند و گفتند به زودی درباره جزئیات دیدار با هم صحبت خواهیم کرد.

دیدار با دبیر کل سازمان ملل متحد و تشکیل کمیسیون:

دو شنبه ۱۱ فوریه ۱۹۹۰:

از پاریس پس از دیدار با دو واسطه، به نیویورک آمدیم و باتفاق وانس، برای نهار نزد کورت والدهایم در اقامتگاه او در ایست ریور East River رفتیم.

دبیر کل تا درب، به استقبال ما آمد و رئیس دفتر خود، احمد رفیع را معرفی کرد. وانس به زبانی که والدهایم را، از اینکه بدون اطلاع او سناریو تهیه و از طریق او اجرا می شود، رنجیده خاطر نکند، موضوع را با او در میان نهاد و از او استمداد کرد. والدهایم، با صداقت تمام داوطلب کمک شد اما خواست مطمئن شود هر دو طرف با طرخی که وانس عنوان می کند، موافقتند. پرسید: « سی، می توانی به من اطمینان بدهی که ایران، حتی آیت الله خمینی با این سناریو موافقتند؟ » وانس در پاسخ گفت: « کورت، تا آنجا که می توان اطمینان داد. »

...

قرار شد همان شب والدهایم به قطب زاده تلفن کند و تشکیل کمیسیون سازمان ملل را اعلان کند. شاد و با هیجان، آماده رفتن به خانه بودم که سه تلفن از گابریل و دو تلفن از آمبلر، از پاناما شد. آمبلر گفت میزان تنش میان اطرافیان شاه و پانامایی ها بالا رفته است. از نو صحبت از استرداد شاه شده است و ...

سه شنبه ۱۲ فوریه ۱۹۸۰

روزنامه مصاحبه بنی صدر را با روزنامه نگار فرانسوی، اریک رولو Eric Rouleau، نقل کرده بود. بنی صدر آشکار کرده بود که شورای انقلاب نقشه ای را تصویب کرده است که بنا بر آن، امریکا بمناسبت جنایاتی که در گذشته بر ضد ایران مرتکب شده است، " از خود انتقاد" می کند. من می دانستم که برای بنی صدر مهم بود که جو سیاسی مساعدی در ایران بوجود آورد. اما در همان حال، ما نیز مسائل سیاسی خود را داشتیم. ما نمی توانستیم به ایرانیها اجازه بدهیم هر سخن را که مناسب حال می یابند، در علن بگویند ... رئیس جمهوری خواست که جودی، ساندرس، هودنیک کارتر و من هر صبح با یکدیگر دیدار و شور کنیم تا درباره بحران گروگانها، " یک حرف" را بزنیم.

چهارشنبه ۱۳ فوریه ۱۹۸۰

امروز، روزنامه ها گزارش کردند که بنی صدر گفته است آیت الله طرح محرمانه ای را تصویب کرده است که با اجرای آن گروگانها آزاد می شوند. بعد از ماه ها که غیر از سخنان ناهنجار از تهران شنیده نشده بود، اینک با این سخن، مطبوعات سخت به تکاپو افتادند بدانند چه روی داده است ...

از استفان ترنر، رئیس سیا خواستم کسی را که مخصوص تغییر قیافه است نزد من بفرستد. باید برای ملاقات با آن ایرانی آماده می شدم ...

دیدار با قطب زاده:

در صبحانه که به سیاست خارجی اختصاص داشت، «سی» (سایروس وانس) گزارش کرد والدهایم کمیسیون را تشکیل داده است. چهار عضو را پذیرفته و یکی رد شده است. درباره پنجمی بحث کردیم و یکبار دیگر به سراغ سناریو رفتیم. رئیس جمهوری گفت قسمت آخر سناریو برای ما مشکل واقعی ببار می آورد: «چگونه کلماتی بیابیم که هم برای ملت امریکا قابل قبول باشد و هم به ایرانیان امکان بدهد، بگویند پیروز شدیم؟»

من گفتم: «می توانیم با استفاده سه زبان انگلیسی و فرانسه و فارسی، چنان بازی کنیم که مشکل را حل کند. می توانیم کلمه انگلیسی را بکار ببریم که معادل فرانسوی آن ضعیف تر و یا مبهم تر باشد. در عوض معادل فارسی آن قوی تر! ... رئیس جمهوری قانع نشد و گفت: «شما می توانید هر طور مایلید با کلمات بازی کنید. اما من باید بتوانم رویاروی ملت امریکا بایستم و از اظهاری که می کنم، دفاع کنم. از وانس و کریستوفر و سوندرس و من خواست روی جمله ای که او در موقع خود، باید ادا کند، کار کنیم.»

توضیح: وقتی این قسمت کتاب را با نوشته کارتر در این باره مقایسه می کنید، می بینید راست ننوشته است. و وقتی مقامی نمی خواهد سناریویی را که امضاء کرده است، اجرا کند، چرا به رقیبان خود اجازه می دهد، از ضعف او بهره برداری کنند و اجرای سناریو را غیرممکن بسازند؟ چنانکه کردند.

پرشت تلفن کرد و گفت: «بورگه و ویلالون می گویند: "طرف ایرانی" می خواهد تنها شخص من و مترجم بیائیم» پرسیدم: «چرا؟» گفت: «می گویند طرف ایرانی نمی خواهد در جمعی باشد که کسی از "مجمع سری راکفلر - کیسینجر" در آن است.»

می ترسیدم که رئیس جمهوری و وانس نگذارند تنها به پاریس بروم. ولی وقتی با پیام نزد آنها رفتم، همه از شنیدن آن خندیدند. رئیس جمهوری به حال گفت: «هام بالاخره، سرت بروز کرد!» و افزود، دوست ندارم ایرانیها به ما بگویند چه کسی را بفرستید.

وانس گفت: «من نیز دوست نمی دارم آقای رئیس جمهوری. اما فکر می کنم هام باید تنها برود. برهم زدن قرار ملاقات اشتباه بزرگی است.»

توضیح: در اینجا توضیح می دهد چرا نمی خواهد نام ایرانی را ببرد که به ملاقاتش رفته است: زیرا نمی خواسته است عهدی را که با بورگه و ویلالون سپرده است، بکشد.

در صفحات آینده کتاب از "جماعت کیسینجر - راکفلر" نیز سخن بمیان می آورد. از قول قطب زاده، از بورگه پرسیدم آیا قطب زاده از شما نخواست برای جوردن توضیح بدهید که از دید ایران و بنا بر اطلاع، طراح طرح گروگانگیری این جماعت هستند و این جماعت هر بار که مشکل به حل نزدیک می شود، عملی را می کردند و عکس العملی برمی انگیزتند و بدینسان مانع می شوند؟ گفت: این موضوع را برای جوردن توضیح داده است. بورگه بسی تعجب می کرد چرا جوردن دلایل مخالفت قطب زاده را ذکر نکرده است. وقتی جوردن را برگزیدیم، برایش توضیح دادیم که نمی خواهیم جماعت کیسینجر - راکفلر بدانند زیرا اگر بدانند، رشته های ما را پنبه خواهند کرد. در واقع نیز، جوردن باید دست کم پرسیده باشد چرا به "جماعت کیسینجر - راکفلر" سوءظن دارید؟! بعدها کارتر گفت: در تابستان ۱۹۸۰، گزارشهایی به او می دادند که حکایت از فعالیتهایی داشته اند که این جماعت برای به تأخیر انداختن آزادی گروگانها بعمل می آورده اند. اما او هیچگاه نخواست است، به این امر رسیدگی کند! افسوس که کارتر در امریکا و قطب زاده در ایران، بسیار دیرباور کردند که در دو کشور دو جماعت هستند که در رابطه با یکدیگر عمل می کنند. سیاست، هنر موقعیت شناسی و اندیشیدن عمل در خور آن و به اجرا گذاشتن آن نیست؟

یک شنبه ۱۷ فوریه ۱۹۸۰

کمی بعد از ظهر، استفانی و من وارد آپارتمان شدیم. من "قیافه عوض کن" خود را روی میز کنار در گذاشتم و بر نیمکت نشستم ...

دو ساعتی طول کشید صدای پاها را از راهرو شنیدم. بعد صدای حرف زدن به زبان خارجی و در باز شد. با خود گفتم: خود او است. طرف ما است. گلوئی صاف کردم و برخاستم.

مردی قدم بدرون اطاق گذاشت. بطرف ما آمد و دست خود را با خصوصیت پیش آورد و گفت: « آقای جوردن:»

گفتم: « شادم که آمدن شما به سلامت و بی خطر انجام گرفته است:»

پاسخداد: « بله، متشکرم، مهمتر اینکه هیچ توجهی را جلب نکرد.»

یک خدمتکار مرد با بطری شراب قرمز در دست وارد شد. جام مرا پر کرد. خواست جام ایرانی را نیز پر کند. اما او آهسته دست پیش آورد و مانع شد. نمی دانم شراب را دوست نمی داشت و یا بخاطر باور اسلامیش ننوشید.

همانطور که بورگه و ویلانون روز پیش سفارش کرده بودند، بنا گذاشتم بیشتر بشنوم و کمتر حرف بزنم. خواستم قیافه ای دوستانه نشان بدهم و گفتم: از اینکه خطر بزرگی را پذیرفته و بدیدار من آماده است، قدری گران دارد.

او گفت: « این خطری است که او آزادانه، بخاطر صلح به تن خریده است. نگران من نباشید. اما از یاد نبرید که قول داده اید هویت مرا هرگز فاش نسازید.

گفتم سر قول خود هستم و می مانم. اما اگر بدانند شما با من دیدار کرده اید، چه خواهد شد؟

او سخت خندید و گفت: « دوست من، اولش کارم را از دست می دهی و بعدش سرم را!»

کوشیدم به این لطیفه لبخند بزنم و با خود گفتم مقایسه خطری که من پذیرفته ام با این خطر، مقایسه کاه و کوه است. پرسیدم: پس چرا بخاطر دیدار با من این خطر را پذیرفتید؟ ما که بر سر طرحی برای پایان بخشیدن به بحران، موافقت کرده بودیم.

او گفت: « منازعه موجود بزودی بر طرف نمی شود. من می خواستم با شما درباره آینده حرف بزنم. ما نباید بگذاریم عدم تفاهمی که امروز میان ملت‌های ما است، یکبار دیگر پیدا شود. برخلاف تصویری که ممکن است بکنید، من از کشور شما نفرت ندارم!»

با تکان دادن سر از او خواستم ادامه بدهد.

او گفت: « علت اینکه من خواستم با شما، آقای جوردن ملاقات کنم اینست که از دیواری بگذرم که اشخاص بدور رئیس جمهوری شما کشیده اند تا حقایق درباره شاه جانی ایران و انقلاب ما را ندانند.»

با خود گفتم: او نیز همان ساز همیشگی را می نوازد! همان حرف‌های ضد امریکائی مبتذل اسلامی‌ها. نمی خواستم احتجاج کنم و بفکر توصیه های بورگه افتادم. از اینرو پرسیدم: مقصودتان چه کسانی هستند؟

او بتندی گفت: « کیسینجر، راکفلرها و دیگر یهودیان وزارت خارجه امریکا که حقایق را از رئیس جمهوری پوشیده می دارند!»

فکر کردم بگذارم این حرف‌های تکراری را تا ته بزند و بعد بتوانیم با خیال راحت درباره گروگانها حرف بزنیم.

او وارد صحبتی طولانی درباره آیت الله و انقلاب شد ...

همانطور که به سخنان بی هیجان او گوش می دادم، متوجه شدم بیان او، نه تعریف و تمجید و نه جدلی است. با صداقت می خواهد به من حالی کند آیت الله چه مرد نازینی است. پرسیدم: پرزیدنت کارتر را از لحاظ ایران و انقلاب، چگونه مردی می یابید؟

پاسخداد: « فکر نمی کنم آدم بدی باشد اما فکر می کنم تصمیم‌هایی که درباره شاه و ایران گرفته است، بر اساس شور و اطلاع خوبی اتخاذ کرده است. خلاصه بگویم، رئیس جمهوری شما توسط وزارت خارجه اغوا شده است. مکتی کرد، لبخندی زد و افزود: « و حالا می بینم که رئیس جمهوری شما در این دغدغه است که گروگانها آزاد شوند و او بتواند برای بار دوم انتخاب شود!»

قطب زاده: شاه را بکشید، مشکل حل می شود!

حالا وقت آن بود که به حرف درآیم. و خشم آلود پاسخ دادم: « البته او می خواهد او انتخاب شود و می خواهد گروگانها آزاد بشوند. هر رئیس جمهوری چنین می خواهد. شما باید گله و شکایتهايتان را از شاه و ایالات متحده کنار بگذارید. بچه کار می آید هموطنان ما را در بند نگاهدارید، خود را در غرب منزوی کنید. بخصوص با حضور شورویها در افغانستان که آماده بهره برداری از بلشوی حاکم بر کشور شما هستند؟

او گفت: « اما آقای جوردن، ما نمی توانیم مسئله شاه را کنار بگذاریم. او مرد تبهکاری است. او بسیاری از مردم ما را شکنجه داده و کشته است. او پولهای ما را چه بسیار دزدیده است. شاه و کیسینجر و راکفلر کشور ما را ابزار سیاست خارجی امریکا کرده اند. شاه علت گروگانگیری است، شما باید این واقعیت را درک کنید!»
گفتم: سیاست امریکا در ۳۰ سال گذشته، نه تقصیر دستگاه کنونی ریاست جمهوری و نه تقصیر کسانی است که به گروگان گرفته شده اند.

گفت: « آقای جوردن، برای ملت ما مشکل است مقصر را از بی تقصیر جدا کند. کشور شما و رؤسای جمهوری شما، هر کار ممکن بود کردند تا شاه بر ایران حکومت کند. از دید آیت الله خمینی، دستهای شما همه به خون آلوده است.»
دیدم پی گرفتن این بحث فایده ندارد. پرسیدم: « چگونه می توانیم این بحران را در صلح، شرافتمندانه و زود حل کنیم؟»
طرف مکثی کرد و لبخندی زد و گفت: « حل بحران آسان است»
در جا پرسیدم: « چطور؟»

او گفت و با لحنی آرام: « شاه را بکشید»
یکه خوردم و گفتم: شوخی می کنید؟
از لبخند زدن باز ایستاد و گفت: خیلی جدی هستیم، آقای جوردن. شاه در حال حاضر در پاناما است.
... سیا می تواند به او نزدیکی کند و یا به تریبی دیگر عمل کند طوری که مرگ او طبیعی جلوه کند. آنچه من از شما می خواهم اینست که سیا با شاه کاری نکند که شاه در ۳۰ سال گذشته با هزاران ایرانی بی گناه کرده است!»
گفتم: غیرممکن! بکلی محال است!

...

او بعد به روس و امریکا پرداخت و گفت می توانم بپذیرم که امریکا بهتر از شوروی است اما روسها بهتر از شما فلسفه شان را عرضه می کنند. یکی از ریشخندهای انقلاب اینست که ایران جدید - وقتی از مسئله گروگانها فراغت پیدا کرد - بهترین متحد شما بر ضد اتحاد شوروی است. رژیم شاه هرگز به این خوبی نمی توانست باشد. تحت رهبری امام، ملت ما تا نفر آخر در برابر هر متجاوز مقاومت خواهد کرد. آنچه من می خواهم اینست که ایران از مداخله خارجی آزاد بگردد و بماند. می دانید، هیچ فرق نمی کند که گلوله روسی به من اصابت کند یا گلوله امریکایی، بهر حال مرا خواهد کشت!

از نو کوشیدم رشته سخن را به گروگانها بکشانم ... او گفت: « اگر رئیس جمهوری شما شکیبا باشد و حرفهائی شعله برانگیز نزند، از تهدید ایران و مجازات و فشار بازایستد، هموطنان شما بزودی آزاد می شوند.»

پرسیدم: زود یعنی کی؟ هفته ها یا ماه ها؟

پاسخ داد: « هفته ها. سناریو، سناریوی خوبی است ... گفتم: قصد تهدید ندارم اما صبر رئیس جمهوری ما هم حدی دارد و چه اطمینانی می توانید بمن بدهید که حکومت شما سناریو را تا به آخر اجرا خواهد کرد؟»

وقتی این پرسش را کردم، او سیخ شد و پاسخی بسیار رسمی داد:

آقای جوردن به رئیس جمهوری ایالات متحده بگوئید، ایران جزء به جزء سناریوئی را که شما باتفاق حقوقدانان فرانسوی تهیه کرده اید، اجرا خواهد کرد.

پرسیدم: « آیت الله خمینی چه، او نیز سناریو را تصویب کرده است؟

و او شرح داد که چگونه شورای انقلاب به اتفاق آراء سناریو را تصویب کرده است. بعد در قم خمینی به توضیحات گوش کرده و مخالفتی با سناریو اظهار نکرده است ...

گفتگوها سه ساعتی بطول انجامید. من شماره تلفن شخصی خود را به او دادم و گفتم، هر وقت کاری یا سخنی داشته باشید، این شماره را بگیرید، جز خود من کسی گوشی را بر نمی دارد.

در مراجعت به واشنگتن یک راست به کاخ سفید رفتم و گزارشی در ۱۲ صفحه درباره این ملاقات به رئیس جمهوری دادم. به او گفتم: خبر بد اینکه او نمی خواست درباره گروگانها حرف بزند. خبر خوب اینکه او مطمئن بود گروگانها به زودی آزاد می شوند. از اینرو می خواست وقت را صرف گفتگو درباره روابط ایران و امریکا بعد از آزاد شدن گروگانها بکند ...

... احساس کردم از اینکه ملاقات محرمانه نتایج ملموس تری ببار نیاورده است، اندکی ناباور و دل‌تنگ است. اما حرفی هیچ نزد.

توضیح: درباره این دیدار، همانطور که صاحب کتاب می نویسد، خبرهایی منتشر شدند. آقای میرعلایی، سفیر وقت ایران در پاریس، به من گزارش داد که قطب زاده با یک مقام امریکائی ملاقات کرده است. از قطب زاده استیضاح کردم، بشدت تکذیب کرد! ...

کمیسیون به ایران می آید

سه شنبه ۱۹ فوریه ۱۹۸۰

تلفن اطاق بحران مرا از خواب بیدار کرد. یک خبرگزاری فرانسه خبر داده است که من، دوشنبه، با صادق قطب زاده، وزیر خارجه ایران در پاریس ملاقات کرده ام. قطب زاده تکذیب کرده است. جودی، نیز چند ساعت بعد، تکذیب کرد و گفت جوردن به خارج رفته است اما با قطب زاده دیدار و ملاقات نکرده است.

در آخر روز خبرگزاریها خبر دادند که بنی صدر تلگرامی به والدهایم مخابره کرده و اطلاع داده است ایران آماده پذیرفتن کمیسیون سازمان ملل متحد است و اشاره کرده است که خمینی در علن از سفر آنها به ایران حمایت خواهد کرد. این خبر بر خبر پیشین سایه افکند.

چهارشنبه ۲۰ فوریه ۱۹۸۰

کریستوفر به رئیس جمهوری اطلاع داد خبرهایی که از ایران رسیده اند، خوب نیستند. خبرگزاری رسمی ایران خبر داد که خمینی از موضع دانشجویان حمایت کرده و گفته است بازگرداندن شاه به ایران شرط آزادی گروگانها است.

هال سندرس و من با پرشت در پاریس تماس گرفتیم. او بورگه را پیدا کرد و بورگه سراغ قطب زاده را گرفت که در سفر به پایتختهای اروپائی بود. باید به او اطلاع داده می شد که مجازاتها بر ضد ایران اتخاذ و به اجرا گذاشته خواهد شد. بورگه توضیحی درباره اظهارات خمینی نداشت بدهد و "بسیار گیج کننده" توصیفشان می کرد ...

همان صبح، دیرتر خبر یافتیم که سفر کمیسیون به ایران به مدت ۳ روز به تاخیر افتاده است. تالیف دو خبر، ضربه ای بود به اعتماد من به سناریو.

شنبه ۲۱ فوریه ۱۹۸۰

ساعت ۵ و ۳۰ دقیقه صبح پرشت از پاریس تلفن کرد. اطلاع می داد که بورگه با قطب زاده صحبت کرده است. علت تاخیر سفر کمیسیون به ایران، "فنی" است و ما نباید نگران بشویم. پرشت گفت از قرار، ایرانیان پرونده ها و مدارک لازم را هنوز جمع و جور نکرده اند. بورگه می گوید قطب زاده از او خواسته است به ایران برود و در این باره ها کمک کند.

جمعه ۲۲ فوریه ۱۹۸۰

شاه متوحش شده بود. کریستوفر توصیه می کرد ویلیام بودلر William Boudler، متخصص امریکای لاتین در وزارتخارجه امریکا به پاناما برود و به شاه اطمینان خاطر بدهد. قرار شد پیامی تهیه کنم و کریستوفر نیز آن را ببیند.

در دفتر مشغول تهیه پیام بودم که پرشت از پاریس تلفن کرد. از قول بورگه خوشبین می گفت که وی در تهران است. با رهبران ایران دیدار کرده است. میان حکومت با "دانشجویان" بر سر ترتیب کار، "مشکلات" وجود دارد. شورای انقلاب جانبدار اجرا شدن سناریو است.

پیام به شاه را آماده کردم: ممکن است کمیسیون اطلاعات و اتهاماتی دریافت کند که برای رئیس جمهوری ایالات متحده و شاه و خانواده اش، خوش آیند نباشند و غیرواقع باشند. ما امیدواریم اعلیحضرت توجه می کنند که کار کمیسیون ممکن است به آزادی گروگانها بیانجامد. من از جانب دولت ایالات متحده اطمینان می دهم که تحت هیچ شرایطی استرداد اعلیحضرت را اجازه نخواهد داد.

و ما تصمیمات مشابهی از ژنرال تورخیلوس دریافت کرده ایم و به باور ما صادقانه اند.

خمینی: حل مسئله گروگانها در عهده مجلس است:

جمعه ۲۳ فوریه ۱۹۸۰:

کارتی از کمپ دیوید تلفن کرد و پرسید: هام، این چه افتضاحی است؟ از جا پریدم. صدایش خشمگین بود. گفتیم: آقای رئیس جمهوری، نمی دانم مایه ناراحتی چیست؟ گفت: هم اکنون سیروس وانس تلفن کرد و گفت خمینی امروز صبح اظهاراتی کرده است مبنی بر اینکه حل مسئله گروگانها پس از تشکیل مجلس، در عهده مجلس است!

نمی دانستم چه جواب بدهم. گفتیم سعی می کنیم با بورگه و ویالون تماس بگیرم و نتیجه را به اطلاع شما خواهیم رساند. رئیس جمهوری گفت: به آنها حالی کن که دارند با آتش بازی می کنند. احتمالاً کمیسیون در راه تهران است. با این باور می رود که بر سر طرحی توافق کرده ایم که به آزادی گروگانها می انجامد. و این اظهارات، همه ما را دیوانه جلوه می دهد. با خود گفتیم شاید خمینی از آنچه ما می کنیم، تهیه سناریو... از بن بی اطلاع است!... وقتی با هال سندرس و پرست رابطه تلفنی برقرار شد، هال گفت: می دانم برای چه تلفن می کنی بخاطر، حرفهای امروز خمینی نیست؟ گفتیم: چرا، او گفت: فکر اولی که به من دست داده اینست که خمینی هیچ نمی داند سناریویی در کار است! و من پاسخ دادم: فکر مرا خوب خواندی، بمن نیز همین فکر دست داده است. او ادامه داد: فکر دوم من اینست که ببینیم اگر این حرفها را خمینی زده، چرا زده است؟ در طول روز، ده دوازده مرتبه ای با هال سندرس و رئیس جمهوری در این باره صحبت کردم. بورگه، ویالون و کارشناسان ایران نظریه های مختلفی درباره اظهارات آیت الله دارند. عده ای فکر می کنند کار احمد خمینی، پسر او است. او در کار تثبیت خود بمثابة قدرتمدار است. وی خواسته است از سوئی زیرپای بنی صدر را خالی کند و از سوی دیگر حمایت جناح تندرو را بخود جلب کند. اما نمی توانستیم این فکر را از ذهن دور کنیم که از سناریویی که من و بورگه و ویالون با آنهمه زحمت تهیه کرده بودیم، به خمینی هیچ نگفته اند.

توضیح: آقای خمینی از سناریو اطلاع کامل داشت و با آن موافقت کرده بود. پیش از آنکه در شورای انقلاب طرح شود، قطب زاده موافقت او را با سناریو همان سان که تهیه شده بود، جلب کرده بود. تغییرها به پیشنهاد من و در شورای انقلاب بعمل آمدند.

اما چرا گفت حل مسئله در عهده مجلس می ماند؟ به دلایل، نزدیک و دور:

- نخست قرار نبود گروگانگیری از چند روز بیشتر بطول بیانجامد. وقتی انتخابات ریاست جمهوری انجام گرفت، آقای خمینی پیشنهاد کرد گروگانها در اختیار رئیس جمهوری گذاشته شوند و او مسئله را حل کند. آقای احمد خمینی گفت پدرش نگران اعتبار ریاست جمهوری است. گفتیم بعکس وقتی مسئله بر وفق مصلحت کشور حل شد، اعتبار جهانی بوجود می آورد. بگمانم همین پاسخ یکی از دلایل تغییر رأی آقای خمینی شد. او نمی خواست هیچ مسئولی اعتبار کسب کند، از این رو بود که با وجود چند نوبت موافقت با در اختیار حکومت گذاشتن گروگانها، از آن انصراف حاصل کرد. با سناریو موافقت کرد اما وقتی کمیسیون به تهران آمد، از هیچ اقدامی برای بی قدر کردن مسئولان کشور فروگذار نکرد.

- انتخابات ریاست جمهوری و محبوبیتی که رئیس جمهوری بدست می آورد، ملاتاریا را نگران می کرد. گفته آقای رفسنجانی در نماز جمعه بعد از کودتای خرداد ۶۰، در خاطرها است: وقتی بنی صدر انتخاب شد، نزد امام رفتیم و گفتیم این که نشد و ایشان فرمودند شما سعی کنید مجلس را در دست بگیرید. پس تشکیل مجلس هدف بود اما هدف مهمتر ترکیب آن بود. وقتی یک "جناح" در حل مشکلات شکست می خورد، جناح دیگر محور قدرت می شد و می توانست اهرمهای قدرت را بسود خود بکار بیاندازد. بدین خاطر نبود که آقای بهشتی گفته بود باید از گروگانها مثل یک "تو" بر ضد بنی صدر استفاده کرد؟!!

- آقای خمینی موافق قدرت گرفتن مسئولان اول کشور نبود. چاره را در این می دید که پایه را بر ضد رأس برانگیزد. این بود که موافق دلخواه "دانشجویان خط امام" و "نهادهای انقلاب" عمل می کرد. و آیا، اتصالات با طراحان و جریان طرح گروگانگیری از عوامل تعیین کننده نبودند؟ ...

کمیسیون در تهران کار خود را شروع می کند و ناکام باز می گردد:

یک شنبه ۲۴ فوریه ۱۹۸۰

بیشتر روز را با ساندرس و پرشت پای تلفن گذراندیم. بورگه و ویلاون گفتند اعضای کمیسیون سازمان ملل، دیدارهای رضایت بخشی با قطب زاده و بنی صدر داشته اند. برنامه کار یک هفته ای خود را تنظیم کرده اند. تحقیق و گردآوری مدارک درباره عملکرد رژیم شاه و دیدار با گروگانها. رئیس کمیسیون، آگیلار Agullar از بنی صدر پرسیده است آیا اظهارات علنی خمینی مبنی بر اینکه حل مسئله گروگانها با مجلس است، کار کمیسیون و مراحل آن را بخطر می اندازند؟ بنی صدر پاسخ داده است: نه ما یک سناریوی محرمانه ای در میان داریم و آن را اجرا می کنیم. دفتر کمیسیون به ساندرس گفت کار روز اول ما در تهران "بسیار سازنده" بود.

سه شنبه ۲۶ فوریه ۱۹۸۰

والدهایم گزارش کرد که هر دو رئیس کمیسیون احساس خوشبینانه ای دارند و آیت الله بهشتی، رهبر حزب جمهوری گفته است مجلس در ۶ تا ۸ هفته آینده به "مسئله گروگانها" نخواهد پرداخت. در همین روز، بوب آرمائو و لوید کاتلر به من تلفن کردند تا گزارش کنند روابط میان پانامائی ها و دفتر شاه "بسیار بد" است.

چهارشنبه ۲۷ فوریه ۱۹۸۰

رئیس جمهوری از من خواست که بورگه و ویلاون تماس بگیرم و به آنها بگویم صبر او اندازه دارد و دارد به پایان می رسد. به آنها بگو که اظهارات خمینی واشنگتن را تکان داده است و در ذهن او (رئیس جمهوری) شک واقعی بوجود آورده است. به آنها بگو اگر هر چه زودتر کاری نشود، ما محتوای سناریو را افشا خواهیم کرد. پرسیدم مقصود شما از "افشا" چیست؟ گفت: آن را در روزنامه منتشر کنیم. تا مردم امریکا و دنیا بدانند ما با نیت خیر و صادقانه مذاکره کرده ایم و ایران است که تعهد خود را محترم نمی شمارد.

توضیح: نه تنها کارتر این تهدید را عملی نکرد، بلکه هرگز سناریو از جانب امریکائی ها منتشر نشد، متن آن را در همین کتاب، می خوانید. شگفت اینکه، متن را در اختیار مطبوعات امریکا گذاردم، آن را منتشر نکردند. از قرار نمی خواستند ملت امریکا و جهانیان بدانند که امریکا چه اموری را بر عهده گرفته بود و اگر سناریو به عمل درنیامد، بیشترین تقصیر از جانب دستگاهی بود که کارتر نمی توانست بر آن حکومت کند. و بیاد بیاورد که جوردن خود پیش از این نوشته بود اگر سناریو منتشر می شد، مخالفان کارتر، آن را حربه می کردند.

استفانی به ویلاون به هتل محل اقامتش در تهران تلفن کرد. او براستی خشمگین شد که چرا به او تلفن کرده ایم. چرا که تلفنها ناامن بودند. بهر رو، ویلاون گفت: روابط کمیسیون با قطب زاده بسیار بد شده است طوری که هر دو طرف از بورگه و ویلاون خواسته اند واسطه شوند ..

استفانی به او گفت: اگر در ساعات آینده پیشرفتی در کار نشود، رئیس جمهوری احتمالاً تهران را به بمب خواهد بست ... موقوف را به کارتر گزارش کردم. کارتر لبخند زد و به ماندل گفت: « وقتی در اینجا جریان امور به نظر ما بد می رسد، رفقای هام می گویند، همه چیز خوب پیش می رود. وقتی به نظر ما جریان امور خوب می رسد، آنها می گویند، بد است! »

جمعه ۲۹ فوریه ۱۹۸۰

استفانی این بار به اقامتگاه سفیر سوئیس در تهران تلفن کرد تا با ویلاون صحبت کند. او به من گفت: ویلاون براستی ترسیده و گفته است او و بورگه در خطری بزرگ هستند. تهدیدهایی بر ضد جان آنها بعمل آمده اند. دولت برای آنها محافظ گذاشته است و دیگر هرگز نباید به هتل تلفن کنیم.

ویلاون گفت تهدید شما بر اینکه محتوای سناریو را منتشر می کنید، ما را هیچ خوش نمی آید. ما استعفا می کنیم زیرا مایل نیستیم چوب دو سر طلا بشویم ...

به استفانی گفتم رئیس جمهوری به کوششهای آنها ارج می نهد و سرسوزنی قصد تهدید نداشته ایم و ... تمامی ساعت صبح و تا ساعت ۳ بعد از ظهر را در کسب خبر از تهران گذرانیدیم. ساعت ۳، به دفتر لوید کاتلر رفتم تا با بوب آرمائو گفتگو کنم. وی آمده بود تا درباره بدرقتاریها که با شاه می شود و قصد شاه به ترک پاناما صحبت کند. نتیجه گفتگوها را به رئیس جمهوری گزارش کردم: وضعیت روحی او خوب نیست. سخت می ترسد که نکند پاناماییها به ایران تحویل بدهند و یا او را بربایند. بیشترین ترس او اینست که محافظان پانامایی در دل شب او را بدزدند، در هواپیمایی بگذارند و روانه ایران کنند.

رئیس جمهوری بمن گفت: هام شما می توانید به شاه بگویید تورخیلوس به من قول داده است او را تحویل نخواهد داد. اگر او را بربایند و در هواپیمایی بگذارند و هواپیما را بسوی ایران به پرواز در آورند، شخصاً دستور خواهم داد، هواپیما را ساقط کنند.

نخست به خود لرزیدم، بعد که موجهای اخمها را که در صورتش دوان دیدم، هر دو به خنده افتادیم. ترس شاه محل نداشت. اما آرمائو و آمبرل موس Ambler Moss، سفیر ما در پاناما، ناگزیر از احتیاط و مراقبت بودند چرا که بگفته مقام پانامایی، به موس، یک شب در خانه اش، تلفن شد. تلفن کننده آرمائو بود. وی در تلفن، وحشت زده گفته بود: « او رفت، او رفت!» سفیر پرسیده بود، « چه کسی رفت» و آرمائو جواب داده بود: « شاه، شاه رفت، پانامایی ها او را بردند!» موس سخت ترسیده بود. اول فکری که به ذهنش زده بود، این بود:

باور نمی کنم تورخیلوس بگذارد اینکار بشود. اما اگر شاه در کونتادورا نیست، پس کجاست؟

موس به یک مقام بسیار بالای پاناما تلفن می کند. و او می گوید: دوست من آرام بگیر. سفیر می گوید: چطور آرام بگیرم. شاه کجا است؟ و آن مقام جواب می دهد، « عمر تربیتی داده است که شاه شبی را در شهر خوش بگذرانند». موس نفس راحتی می کشد و بار دیگر تاکید می کند که از مراقبت در حق "رفیق" هیچ فروگذار نکنند.

شاه در پاسخ به تاریخ علت دیگری برای رفتنش به پاناما ذکر می کند: من به پاناما رفتم برای دیدار محرمانه ای با سفیر امریکا که می گفت پیام محرمانه ای از سوی کارتر برای من دارد. مشاور من روبرت آرمائو نیز می خواست بیاید اما مقامات پانامایی از آمدن او ممانعت کردند.

شنبه تا دوشنبه، ۱ تا ۳ مارس ۱۹۸۰

کمیسیون یک هفته تمام بود که در تهران بسر می برد اما هیچ تضمینی وجود نداشت که بتواند با گروگانها دیدار کند. بعد از ۳ مارس، پرشت گزارش کرد که قطب زاده به دانشجویان فشار می آورد بگذارند بر وفق تصویب شورای انقلاب، کمیسیون گروگانها را ببیند و دانشجویان زیربار نمی روند. آنها می گویند پرزیدنت کارتر گفته است دلیل دیدار کمیسیون از گروگانها تحصیل آزادی گروگانها و تا علت واقعی دیدار کمیسیون روشن نشود، نمی گذارند این دیدار انجام بگیرد. گزارش کوتاهی تقدیم رئیس جمهوری کردم. در حاشیه نوشت: اینها دیوانه اند!

سه شنبه تا دوشنبه ۱۰ مارس ۱۹۸۰

۵ عضو کمیسیون از اینکه نمی توانند ماموریت خود را بر طبق دستور کار دبیر کل سازمان ملل متحد انجام دهند، احساس بیکاری می کنند. ۵ عضو، همه از دیپلماتهای عالیمقام، نسبت به حیثیت خود و اعتبار سازمان ملل متحد حساس بودند. ویلاون و بورگه شکایت می کردند که نصف وقتشان را باید صرف تر و خشک کردن کمیسیون و نصف دیگر را صرف فشار آوردن به بنی صدر کنند تا اسباب دیدار کمیسیون از گروگانها و انتقال گروگانها به حکومت را فراهم آورد.

در مارس هنوز صبح نشده، پیامی دریافت کردم. افسر نگهبان از اطاق بحران تلفن می کرد. می گفت: « یکی از رهبران دانشجویان امروز در تهران، اظهاراتی کرده و در آن گفته است: « دانشجویان آماده اند، گروگانها، جاسوسان امریکائی، را تحویل شورای انقلاب بدهند تا هر کار می خواهد با آنها بکند. آنها گفته اند، این تصمیم، تصمیم خود آنها است، نه امر امام.» با شتاب به کاخ سفید رفتم و یک راست به اطاق رئیس جمهوری رفتم تا به او گزارش کنم. واکنش رئیس جمهوری هیجان مرا فرو خواباند. او گفت: « هر وقت گروگانها را تحویل دادند، باور می کنم.»

روزهای جمعه و شنبه و یک شنبه را پای تلفن گذراندم. می کوشیدم بدانم در تهران چه روی داده است. مسلم بود که کمیسیون در کناری به انتظار نشسته است تا نتیجه کشماکش بر سر گروگانها، معلوم شود. قطب زاده و بنی صدر می کوشیدند سناریو را اجرا کنند و روحانیون، به رهبری آیت الله بهشتی می کوشیدند مانع اینکار بشوند. شنبه، بورگه و ویلاون گزارش کردند که تصمیم به انتقال گروگانها به دولت در حال اجرا است و قطب زاده در حال دیدار و گفتگو با نمایندگان "دانشجویان" و با فرماندهان نظامی است تا انتقال را ترتیب بدهد ...

اما دیرگاه عصر شنبه، گزارشها اندوه آور شدند. هانری، پرست در تلفن به من گفت: « مرا هیچ خوش نمی آید این حرف را به شما بزنم. اما از نو، وضع بهم خورد. "دانشجویان" از تحویل گروگانها به قطب زاده خودداری کردند. او را متهم کردند که به آنها به دروغ گفته است خمینی از نقشه او حمایت می کند. احمد خمینی نیز حرفهائی زده که شک بوجود آورده اند که پدرش با انتقال گروگانها به حکومت موافق بوده است!

قطب زاده به شورای انقلاب اصرار ورزیده است با "دانشجویان" دیدار و آنها را به تحویل گروگانها متقاعد کند. شورا تنها پذیرفته است دوشنبه صبح با خمینی دیدار کند و ببیند رهنمود او چیست؟ و بعد خمینی گفته است از دانشجویان عزیز می خواهد بگذارند کمیسیون گروگانها را ببیند بشرط آنکه کمیسیون نخست گزارش خود را درباره جنایات شاه منتشر بسازد ... قطب زاده، بنی صدر، ویلاون و بورگه واپسین کوششها را بعمل آوردند تا کمیسیون در تهران بماند. ساندرس، پرست، جودی و من در دفتر من، مستقیم با بورگه و ویلاون که در اطاق خود در هتل هیلتون بودند، در ارتباط تلفنی مستمر شدیم. در اطاق دیگر همان هتل، قطب زاده می کوشید اعضای کمیسیون را قانع کند بمانند.

ساعت ۷ صبح دوشنبه، رئیس جمهوری وارد دفتر من شد، پرسید: « چه شد؟ » گفتم: « متاسفم! کمیسیون بازگشت.» رئیس جمهوری گفت: « من فکر نمی کنم ایرانیها قصد اجرای سناریو را داشته اند. و هیچ مطمئن نیستم گروگانهای ما هرگز آزاد شوند. (بعداً گفته شد پرزیدنت کارتر تلفنی با بنی صدر صحبت کرده است و با اعضای کمیسیون نیز و از آنها خواسته است در ایران بمانند. هیچیک راست نبود) بعد از شکست کمیسیون، بورگه و ویلاون شتاب زده از من خواستند به برن بروم.

توضیح: در جای دیگر نیز توضیح داده ام که فکر انتقال گروگانها به دولت، نخست توسط احمد خمینی عنوان شد: کمی بعد از انتخاب شدنم به ریاست جمهوری، وی به نزد من آمد و گفت: امام می گویند، خوب است گروگانها را تحویل رئیس جمهوری بدهیم و او هر طور صلاح دید، مسئله را حل کند. افزود که امام نگران حیثیت و اعتبار شما است که نکند بر اثر این مشکل، بدان لطمه وارد شود. گفتم چرا مایه افزایش حیثیت و اعتبار نشود؟ وقتی چنان حل شد که لطمه های وارد به معنویتی جبران شد که عامل پیروزی انقلاب بود و وقتی در راه حل جوئی مصالح و منافع ملی بتمامه رعایت شدند، سبب افزایش اعتبار می شود.

آقای قطب زاده این پیشنهاد را نوعی امتیاز گرداند و بر سر امریکائیها منت گذاشت چنانکه پنداری انتقال گروگانها به حکومت، یک پیروزی برای آنها است. من با این انتقال موافق نبودم. زیرا مسئول حفظ جان گروگانها حکومت می شد و با توجه به اینکه قدرت پرستان از هیچ کاری برای رسیدن بقدرت رویگردان نبودند، احتمال اینکه طراحان گروگانگیری یکی و بیشتر از گروگانها را بکشند و برای کشور مخاطره های بزرگ بوجود بیاورند، بسیار بود. آقای قطب زاده نزد آقای خمینی رفت و او موافقت خود را با انتقال گروگانها تصریح کرد. وقتی خبر این موافقت را به من گزارش کرد، به او گفتم دست به اقدامی زن تا خود از دهان او بشنوم. در دیدار، از او پرسیدم قطب زاده می گوید شما با انتقال گروگانها به دولت موافقت کرده اید؟ پاسخ داد: بله موافقم. گفتم: بر اساس این موافقت شما، عمل کند؟ گفت: بله عمل کند.

و حدود ساعت ۱۰ صبح بود که اعضای کمیسیون نزد من آمدند و گفتند با بیانیه ای که آیت الله منتشر کرده است، برای آنها چاره ای جز ترک ایران نمی ماند. آنها نمی توانند پیش از دیدار با گروگانها و ترک ایران، گزارش خود را درباره جنایات رژیم شاه و حکومت امریکا از طریق آن رژیم بر ایران، منتشر کند. همه خواهند گفت زیر فشار این گزارش تهیه و انتشار پیدا

کرده و فاقد اعتبار است. تعجب می کردند چرا مشاوران آقای خمینی او را از این امر بدیهی آگاه نکرده اند و چرا ایران این فرصت عالی را برای جلب توجه افکار عمومی جهان به ماهیت رژیم شاه و اندازه دخالت امریکا در امور ایران، برایگان از دست می دهد!

من از محتوای بیانیه خبر نداشتم و از حرفهای اعضای کمیسیون، غرق تعجب شدم. زیرا پس از رفت و آمدهای مکرر آقای احمد خمینی، قرار بر این شد که آقای خمینی بیانیه ای صادر کند و به دانشجویان دستور بدهد بگذارند کمیسیون گروگانها را ببیند. به آقای احمد خمینی تلفن کردم و پرسیدم: این دسته گل چه بود آقا به آب داد؟ غیر از آقا کسی موافق تحویل گروگانها به حکومت نبود. آدمم و از او پرسیدم موافقت کرده اید؟ گفت بله! حالا که قطب زاده جانش به لب رسیده و کار را به اینجا رسانده، اینطور او و شورای انقلاب را سنگ روزی یخ می کند! چرا اصرار دارد مسئولان کشور را بی اعتبار و خطرناک که متوجه کشورند هر روز قطعی تر کند؟ چطور می توان باور کرد که آقا متوجه این امر نیستند که انتشار گزارش در ایران، همه ارزش آن را از میان می برد؟ و ...

به اعضای کمیسیون گفتم بمانید و به ما کمک کنید تا ایران را از این بلا خلاص کنیم. گفتم: تردید نکنید در امریکا و ایران، دستهایی در کارند که هر بار به حل مشکل نزدیک می شویم، گره تازه ای می اندازند. اصرار سود نبخشید و رفتند. چه دستهایی در کار بودند که نمی خواستند سازمان ملل متحد گزارش رسمی درباره جنایات رژیم شاه و حکومت امریکا از طریق آن رژیم بر ایران، انتشار پیدا کند؟

فردای رفتن کمیسیون، صبح جلسه شورای انقلاب تشکیل شد. من منقلب شدم و به سختی گریستم. گفتم استعفا می کنم. شما همه با رئیس جمهوری شدن من مخالف بودید و حالا گروگانها وسیله رقابت بر سر قدرت شده است. برای من جای تردید نیست که وسیله کردن گروگانها کار را بجائی می رساند که ایران باید تسلیم نامه را امضاء کند. نه در خور این ملت است و نه سزاوار است که منتخب اول تاریخ ایران، تسلیم نامه امضا کند و نه من امضا خواهم کرد. اعضای شورای انقلاب از نشان دادن هیجانم و ابراز محبت، هیچ فروگذار نکردند. بهشتی از همه بیش و بیشی گرفت. گفت از همین لحظه، همه اختلافها را از یاد می بریم و یکدل و یک زبان از شما پشتیبانی می کنیم و این مشکل و مشکلات دیگر را حل می کنیم. و چند روز بعد، آقای رجوی، نوار صحبتهای او را در جمع محارمش برای من آورد. گفته بود: ما باید از گروگانها مثل یک آتو علیه بنی صدر استفاده کنیم! ...

پنج شنبه ۱۳ مارس ۱۹۸۰

پیش از ظهر وارد برن شدم. ویلاون، پرشت، ساندرس و استفانی را در اطاق در هتل بل وو Bellevue مشغول کار یافتیم. تعجب کردم وقتی همه قیافه ها را شاد یافتیم. زود دانستم چرا. بورگه توضیح داده بود که وقتی کمیسیون شکست خورد و بازگشت، "دانشجویان" تحت فشار بنی صدر و شورای انقلاب قرار گرفتند تا معلوم شود، اداره کشور در عهده کیست؟ بورگه گفت: پیامی از بنی صدر برای شما داریم: « او به ما گفت ظرف دو هفته گروگانها را در اختیار خواهد گرفت. این قولی است که او به شما می دهد.»

یکبار دیگر به هیجان آمدم. از خود پرسیدم قول او چه اندازه وزن دارد؟ بخود گفتم: شاید نه چندان. در طول بحران، این اول بار بود که آنها ابتکار را در دست می گرفتند و زمانی را برای عمل تعیین می کردند. گفتم: امیدوارم راست باشد، اما باید از قول او اتخاذ سند کنیم تا بنی صدر فشار را احساس کند برای آزاد کردن گروگانها. فکر می کنم خوب باشد نامه ای به او بنویسم. در آنحال که بقیه روی سناریو - که هنوز عناصر بنیادی آن معتبر بودند - کار می کردند، من به اطاق خواب رفتم و این نامه نه صفحه ای را به رئیس جمهوری ایران نوشتم:

۱۳ مارس ۱۹۸۰

از دریافت پیام ۱۰ مارس شما مبنی بر اینکه ۵۳ گروگان امریکائی ظرف ۱۵ روز در اختیار حکومت قرار خواهند گرفت، سپاسگزارم. من پیام را به اطلاع پرزیدنت کارتر رساندم و او آن را پیشرفتی دلگرم کننده یافت. (بعد شرح کردم که چسان بی صبری ملت امریکا روزافزون می شود و برغم فشارهای کشور، رئیس جمهوری خویشتن داری کرده است)

اما مجال خویشتن داری که رئیس جمهوری ایجاد و حفظ کرده است، روز به روز محدودتر شده است و دارد از بین می رود. شمار روزافزونی از چهره های سیاسی کشور ما، خواهان مبادرات به اقداماتی هر چه شدیدتر بر ضد ایرانیانند. تا این زمان برای حل بحران میان دو حکومت، رئیس جمهوری از اتخاذ هر تدبیری، جز تدابیر صلح آمیز، خودداری ورزیده است. (بعد راجع به قصد خود در کوشش برای بنای روابط جدید با ایران، بعد از حل بحران، صحبت کردم)

اما صادقانه بگویم که امکان داشتن روابط در آینده، ممکن نخواهد بود مگر آنکه گروهانها سالم به کشور ما باز گردند و این هر چه زودتر.

صادقانه، هامیلتون جردن

بورگه و ویلاون بر این نظر بودند که نامه باید در آنچه به آزاد کردن گروهانها راجع می شود، لحنی محکم داشته باشد اما نباید خصمانه باشد. در نامه، باید بر قول او استناد کرد و بخاطر این قول که تا ۱۵ روز گروهانها (از مهار دانشجویان) آزاد می شوند، تشکر نمود.

تمام شب را ماندیم و بکار تجدید نظر در سناریو پرداختیم. می خواستیم آن و نامه بنی صدر را روز بعد برای رئیس جمهوری و وانس ببرم. تا بعد از تصویب آنها برای بنی صدر بفرستم.

شاه رفت!

یکشنبه ۱۶ و دوشنبه ۱۷ مارس ۱۹۸۰

از اینکه الانور Eleonor روز یکشنبه در اداره بود، تعجب کردم. او پیامهایی را بدست من داد: پیغامهای تلفنی از گابریل لویز و د کتر گارسیا، دوست و پزشک شخصی تورخیلوس و وارن کریستوفر و آملر موس، سفیر امریکا در پاناما بودند. با خود گفتم خدایا، در رابطه با شاه امری واقع شده است و نباید خوش خیم باشد و زود دانستم که حال شاه به وخامت گرائیده است ...

من با ساندرس و پرشت درباره قدم بعدی که باید برداشت صحبت کردم. بنا شد ویلاون به ایران برود و نامه من به بنی صدر را ببرد.

دیرگاه صبح ۱۷ مارس، دکتر د باکی De Bakey از پاناما تلفن کرد: «آقای جوردن، من در وضعیت پزشکی غیرعادی قرار گرفته ام. من در همه جای دنیا، عمل جراحی کردم حتی پشت پرده آهنین. اما این آخر هفته آنچه در پاناما بر من گذشت، هرگز ندیده بودم ... می خواهم شما و رئیس جمهوری بدانید من با وضعیت بسیار بسیار مشکلی روبرو هستم ...

۱۹ مارس ۱۹۸۰

وقتی من به کاخ سفید رسیدم، پیغامی از برژنسکی رسیده بود که می خواهد مرا ببیند. گزارش از دوایر اطلاعاتی به او رسیده بود که می گفت شاه در تدارک ترک پاناما به مقصد مصر است. برژنسکی گفت: «هامیلتون! پاناما و شاه، موضوع تخصص شما است. من مسئول کشورهای بزرگ و رهبران بر سر کار هستم و شما مسئول کشورهای کوچک و رهبران سابق هستید».

اما بدون اینکه تحقیق کنیم، به صرف اینکه پزشکی گفته اگر شاه به امریکا نیاید، می میرد، او را به امریکا راه دادیم و در نتیجه امریکائیان به گروهان گرفته شدند. نباید خطا را تکرار می کردیم. دکتر ویلیام لوکاش William Lukash، پزشک رئیس جمهوری را دیدم. از او خواستم پزشکی را معرفی کند که دباکی را ببیند و در صورت امکان به پاناما برود. او به من تلفن کرد که دکتر نورمن ریچ Norman Reach، استاد و رئیس بخش جراحی دانشکده پزشکی نظامی داوطلب رفتن است. رفتیم به رئیس جمهوری بگویم قصد داریم چه بکنیم. هنوز شروع نکرده او گفت ما باید سعی کنیم شاه را در پاناما نگاهداریم. برای سادات و در دنیای عرب بد می شود شاه به مصر برود. بگذریم از واکنش مبارزین که امریکائیان را در تهران در گروهان دارند ...

جمعه ۲۱ مارس ۱۹۸۰

وقتی به دیدار تورخیلوس رفتیم، بورگه را در کنار او نشسته دیدم و دندانها را بر هم فشردم. هیچکس که فرانسه حرف بزند نبود. به انگلیسی، اما شمرده حرف می زدیم. از او پرسیدم شما اینجا چه می کنید؟ او گفت من آمده ام اسناد و دادخواست استرداد شاه را تسلیم دادگاه کنم. روز شنبه، مهلت تمام می شود. شما اینجا چه می کنید؟ گفتیم: کریستیان، شاه می خواهد پاناما را ترک گوید. لبخند از لبانش محو شد و گفت: پاناما را ترک کند؟ هامیلتون، از این خبر بدتر نمی شد. کجا می خواهد برود؟ جواب دادم: به مصر یا امریکا ... بورگه گفت: به امریکا قطعاً نه. شما نمی گذارید. اگر به امریکا بیاید، آنها گروگانها را خواهند کشت. گفتیم: تعهد کرده ایم اگر معالجه فوریت ایجاب کرد، او را به امریکا برگردانیم.

تورخیلوس که تا این وقت آرام نشسته بود، سیگار می کشید و گوش می داد، از جا پرید، دست را به سینه گذاشت و شروع کرد به اسپانیولی حرف زدن: « من می توانم شاه را در اینجا نگاه دارم، چه هامیلتون خوشش بیاید و چه نیاید. من می توانم او را نگاهدارم تا همینجا عمل جراحی بشود. اما این کار را وقتی می کنم که دانشجویان گروگانها را در اختیار حکومت بگذارند. به دوستان خود در ایران بگو ۲۴ ساعت وقت دارند. اگر در این مدت گروگانها تحویل حکومت نشدند، شاه پاناما را ترک خواهد گفت.

بورگه و تورخیلوس درباره طرح بحث کردند و سرانجام بورگه گفت من باید به هتل بازگردم و به قطب زاده تلفن کنم. ما به سفارت بازگشتیم. به کارتر گزارش کردم، کارتر همچنان مخالف بود که شاه به مصر برود. و به من گفت کاری کن در پاناما بماند همانجا عمل کند. من نمی خواهم به مصر برود. اما اگر اصرار کرد، من می پذیرم که به امریکا بازگردد. وانس گوشی را گرفت و گفت: اگر شاه می خواهد به امریکا بیاید، ما باید اصرار کنیم از سلطنت استعفا کند ... لوید و رافائل ساعت ۹ شب به کونتادورا رفتند. در مراجعت، رافائل گفت: وقتی در ایران بودم، به اندازه کافی فارسی یاد گرفته بودم. می فهمیدم وقتی لوید به شاه گفت اگر می خواهد به امریکا بیاید، باید استعفا کند، شهبانو به او گفت: استعفا نکنید! به پسرمان و ملتمان فکر کنید. استعفا بمنزله قبول مغضوبیت است! ... شاه به لوید گفت درباره انتخابها فکر می کند. اما مایلم، میل نزدیک به قطعی، قبول دعوت انور است. قول داد جواب قطعی را صبح بدهد!

شنبه ۲۲ مارس ۱۹۸۰

زود از خواب بیدار شدم و دست بکار فراهم آوردن اسباب ممانعت از مراجعت شاه به امریکا شدم. نخست به مندل و سپس با وانس صحبت کردم. هر دو بر این نظر بودند که شاه نباید به امریکا بیاید ... کارتر همچنان اصرار می ورزید که شاه نباید به مصر برود. زیرا دولت سادات را بیش از پیش در دنیای عرب منزوی می کند. وانس به او گفت: سادات وضع خود را بهتر از او می دانند. او منزوی است و رفتن شاه به مصر، تغییری در وضع او بوجود نمی آورد.

سرانجام، رئیس جمهوری موافقت کرد کاتلر صبح که شاه را می بیند او را تشویق کند به مصر برود ... دلم آسود. تا هواپیمای شاه به پرواز درآید، بورگه همچنان به تورخیلوس اصرار می ورزید شاه را در پاناما نگاهدارد. شورای انقلاب دائم تشکیل است و رفتن شاه از پاناما رشته ها را پنبه می کند ...

یکشنبه ۲۳ مارس ۱۹۸۰

تلفن زنگ زد. آمبلر گوشی را برداشت و به من داد. بورگه بود. می پرسید: چه روی داد؟ گفتیم: کریستیان، « شاه رفت، ۱۵ دقیقه پیش پرواز کرد ». بورگه گفت: نه، نه هامیلتون، بسیار بسیار بد شد. من هم اکنون با وزیر صحبت کردم. شورای انقلاب تشکیل شده است و در کار تحویل گرفتن گروگانها از دانشجویان است. گفتیم: متاسفم، دیگر دیر است. من می توانم شاه را در آزورس Azores متوقف کنم. اما بشرط آنکه مسلم باشد گروگانها را از محل سفارت بیرون می برند و تحویل حکومت می دهند.

آمبلر تلفن کرد. از قول بورگه می گفت: اگر مانع رفتن شاه به مصر بشوید، در ساعات آینده گروگانها تحویل حکومت داده می شوند ...

از وزیر دفاع خواستم هواپیمای شاه را در آزورس متوقف کند. گفتیم بسیار مهم است و ممکن است مشکل را حل کند. وی بدون اینکه بپرسد شما چه اختیاری دارید، چنین کاری را از من بخواهید، انجامش را پذیرفت. مطمئن بودم که می داند رئیس جمهوری آگاه است من چه می کنم!

آرنی، نورمن و من به گفتگو و انتظار، باز هم انتظار کشیدن ادامه دادیم ... از آمبلر خواستیم از بورگه بپرسد چقدر طول می کشد تا تحویل گروگانها به انجام برسد؟ بورگه هیجان زده جواب داد: دارد سرانجام می گیرد. گفتیم: وقتی گروگانها تحویل داده شدند، کار سرانجام گرفته است.

۵ ساعت از پرواز گذشت. براون به من تلفن کرد هواپیمای شاه در آژورس به زمین نشست تا سوخت گیری کند. زمان چنان کوتاه شد که نه شاه و نه کسی از اطرافیان او، آگاه نشدند که چه روی داد. رئیس جمهوری وقتی دانست من هواپیمای شاه را متوقف کرده ام، سخت برآشفته که من از حد خود پا فراتر گذاشته ام ...

دوشنبه ۲۴ مارس ۱۹۸۰

خبرهای صبح حکایت می کردند که شاه ایران وارد مصر شده و همانند یک رئیس حکومت، مورد استقبال انورالسادات قرار گرفته است ...

توضیح: چند امر واقع هستند که توضیح می طلبند:

۱- بار دوم که صحبت بازگشت شاه سابق از پاناما به امریکا می شود، سیروس ونس می گوید: اینبار اگر بخواهد بیاید، باید از سلطنت استعفا کند. پرسیدنی است که چرا بار اول از او نخواستند اگر می خواهد به امریکا برود، باید استعفا کند؟ و چرا اینبار با این قاطعیت از او می خواهند استعفا کند؟ زیرا نه کارتر و نه همکاران او، بخاطر حفظ حیثیت حکومت امریکا، نمی خواهند بگویند "حکومت سایه ای" در امریکا وجود داشت و شاه سابق را به امریکا برد و با بردن او طرحی را به اجرا گذاشت که گروگانگیری یک قسمت از آن بود. در واقع: وقتش شاه سابق را به امریکا بردند، رادیو ایران به نقل از یک خبرگزاری این تفسیر را پخش کرد:

پاره ای از ناظران سیاسی بر این نظرند که شاه ایران را به امریکا برده اند تا وی بسود پسرش از سلطنت استعفا کند و امریکائیان سلطنت پسر او را برسمیت بشناسند!

و این خبر یکی از دلایل گروگانگیری و نگاهداشتن گروگانها شد! وقتی سیروس ونس، وزیر خارجه امریکا می گوید اینبار شاه باید از سلطنت استعفا کند تا بتواند به امریکا بیاید، دست کم یعنی اینکه او می داند بردن شاه سابق به امریکا و خبر بالا، نقشی در گروگانگیری بازی کرده اند. می ماند این پرسش که چرا به صراحت نوشته اند چه کسانی با چه هدفهایی طرح بردن شاه سابق به امریکا را طراحی و اجرا کردند؟

۲- آقای جوردن می نویسد آقای بورگه پیامی از سوی من برای او برده است مبنی بر اینکه قول می دهم تا دو هفته، حکومت، گروگانها را از دانشجویان تحویل بگیرد. و این نصف حقیقت است. تمام حقیقت نیست: بشرط آنکه در این مدت در امریکا، از سوی حکومت کارتر و گروه راکفلر - کیسینجر یعنی کسانی که بیاور ما نقشه گروگانگیری را طرح و به اجرا گذاشته بودند، مانعی تراشیده نشود. نخست ببینیم در نوشته خود او و سیروس وانس اثری از نصف دوم حقیقت هست تا بعد بتوانیم بفهمیم چرا نصف حقیقت را نمی نویسند؟ وی می نویسد تاریخ پیام ۱۰ مارس بوده است. و هم او می نویسد شاه سابق در ۲۲ مارس پاناما را بقصد مصر ترک گفت. بدینسان دو هفته، همان دو هفته ای بود که تا تاریخ تشکیل دادگاه پاناما برای رسیدگی به تقاضای استرداد شاه مانده بود. همانطور که جردن می نویسد حکومت کارتر نمی خواست شاه را به ایران مسترد کند. بنابراین وقتی می گفت می خواهد سناریو اجرا شود، صادق نبود و طراحان نقشه گروگانگیری نیز نه تنها نمی خواستند به تقاضای استرداد شاه رسیدگی شود، بلکه می خواستند از آن مایه تشدید بحران سازند. پس اسباب انتقال شاه سابق را به مصر فراهم آوردند.

۲۴ ساعت پیش از تشکیل دادگاه، تورخیلوس به من تلفن کرد. قطب زاده نیز حاضر بود. گفت: دیگر نمی تواند شاه را در پاناما نگاه دارد چون گروگانها به حکومت تحویل داده نشده اند، من نمی توانم مانع از رفتن شاه بشوم. قطب زاده به تفصیل با او صحبت کرد. گفت ما ۲۴ ساعت وقت داریم شما شاه را تا تشکیل جلسه دادگاه نگاهدارید. اگر در این فاصله حکومت گروگانها را تحویل نگیرد، بگذارید برود. ما از شما جز این نمی خواهیم که قانون پاناما را اجرا کنید. شاه سابق بنا بر قانون شما، تا به تقاضای استرداد در دادگاه رسیدگی نشود، نمی تواند پاناما را ترک کند. اما او جواب داد متأسفم از دست من کاری ساخته نیست! ...

سیروس وانس (ص ۴۰۶ کتاب) می نویسد: « رفتن ناگهانی شاه از پاناما، شانسه‌های اجرا شدن سناریوی تجدید نظر شده را کم کرد. و جوردن از قول بورگه می نویسد (ص ۲۳۱ کتاب) « ایرانیها بر این باورند که امریکا به شاه کمک کرد تا از توقیف شدن در پاناما بگریزد». اما بورگه می گوید پیام را کمال و تمام رسانده است و تأکید کرده است که با رسیدگی دادخواست حکومت ایران، معلوم می شود حکومت امریکا در ادعای خود صادق است و برآستی می خواهد سناریو بی کم کاست اجرا شود یا نه؟ پس علت آنکه نصف حقیقت را می گوید بخاطر آنست که نمی خواهد امریکائیان بدانند در سناریو حکومت کارتر چه تعهداتی را بگردن گرفته بود. بورگه می گوید نه امریکائیان و نه حکومت پاناما گمان نمی کردند، حکومت انقلابی بتواند مدارک محکمه پسندی گردآورد و تسلیم محکمه کند. وقتی دیدند ما وارد پاناما شدیم و با انبوهی از اسناد، بهتر دیدند شاه را پیش از تشکیل جلسه دادگاه از پاناما ببرند. دلیل اینکه جوردن آن زمان حقیقت را به من که وکیل ایران بودم نمی گفت و در کتاب خود نیز نمی نویسد، اینکه شاه را با هواپیمای متعلق به شرکت Ever green International Air Lines به مصر بردند که از آن سیا بود. من به جوردن در پاناما گفتم بردن شاه به مصر، نقض تعهد از سوی شما است. اما آیا سیا به حساب کارتر شاه را به مصر فرستاد یا جناحی که ریگان را به ریاست جمهوری می رساند؟ در کتاب جوردن اشاره ای به این واقعیت نیست:

طرح طبس

دوشنبه ۲۴ مارس و سه شنبه ۲۵ مارس ۱۹۸۰

ژنرال جون پوستی John Pustay، عالی ترین مقام دفتر ژنرال داوید جونس، رئیس ستاد ارتش امریکا با دو لوله نقشه زیر بغل، به دفتر من آمد. در همان حال که نقشه ها را روی میز کنفرانس می گشود، گفت: « دستور دارم نقشه علمیات برای رها کردن گروگانها را برای شما تشریح کنم» ...

بنی صدر قول داده است ظرف دو هفته گروگانها به حکومت داده شوند:

بورگه برای نهار، وارد دفتر کارم شد. مندل، معاون رئیس جمهوری را در حال گفتگو با بورگه گذاشتم و خود نزد رئیس جمهوری رفتم تا او را درباره ملاقاتش با بورگه توجیه کنم. بورگه و ویلاون تنها کسانی بودند که از طریق آنها می توانستیم مشکل را از راه گفتگو حل کنیم. به رئیس جمهوری گفتم بورگه برآستی دمخ است. امیدوارم در این ملاقات شما به او روحیه بدهید تا با شوق تازه ای در پی عملی کردن سناریو، به تهران بازگردد.

رئیس جمهوری در من خیره شد و با لحنی تمسخرآمیز گفت: « سناریو!» و با همان لحن ادامه داد: « ... تنها یک نفر است که می تواند گروگانها را آزاد کند و آن خمینی است». با خودم گفتم، رئیس جمهوری با این خلق و خو، ممکن است با بورگه طوری حرف بزند که روحیه او را خراب تر هم بکند. اما وقتی بورگه را دید گفتم: « خوش آمدید، قهرمان ما». دیدار با شما افتخاری برای منست کریستیان!

سرانجام بورگه گفت:

« رفتن شاه از پاناما، احساسات ایرانیان را بکسره واژگونه ساخت.»

کارتر پرسید: خوش بینانه کرد یا بدبینانه؟

بورگه پاسخ داد: بدبینانه کرد. ایرانیان بر این باورند که ایالات متحده به شاه کمک کرد تا از خطر توقیف شدن در پاناما بگریزد. با وجود این ممکن است آن را مثبت گردانید. ما می کوشیم آن را در نظر حکومت ایران یک پیروزی جلوه دهیم. می کوشیم ثابت کنیم که فرار او به مصر دلیل بر اینست که مرتکب جنایاتی شده است و چون دیده است دست عدالت دارد گریبان او را می گیرد، گریخته است.

....

من گفتم آقای رئیس جمهوری، بورگه قصد دارد بلافاصله به ایران بازگردد. آیا پیامی ندارید او ببرد؟

رئیس جمهوری کاغذی برداشت و مطالب زیر را نوشت:

الف- وقتی خواستید، ایالات متحده نتایج انقلاب را می پذیرد و خواهان مناسبات عادی با ایران تحت حکومت موجود است.

ج- ایالات متحده مانع آن نیست که ایران خواه از طریق دادگاه بین المللی و خواه با استفاده از میانجی شکایات خود را تعقیب کند.

و به بورگه گفت: این نوشته را به آقای خمینی یا بنی صدر بدهید و یا هر طور خواستید بکارش برید.

سه شنبه ۲۹ مارس ۱۹۸۰

صبح، جودی هراسان به من تلفن کرد و پرسید: آیا از داستانی که در ایران ساخته شده خبرداری؟

پرسیدم: کدام داستان؟

او گفت: بنا بر این داستان، کارتر به خمینی نامه ای نوشته است. از رفتار گذشته امریکا در ایران پوزش خواسته و به اشتباهات ما اذعان کرده است.

وقتی جودی گزارش رویترا را برایم خواند، دیدم قسمتی از آن، از نامه ای اخذ شده است که من برای بنی صدر فرستاده بودم. اما در آن نامه هیچ چیزی که مایه افسوس شود، نبود. وانس و کارتر نیز آن را تصویب کرده بودند ...

کارتر خواست تحقیق کنم و گفت اگر او بگوید نامه از او نیست، بعد روزنامه نگاران داستان را بنویسند و بنویسند ممکن است راست باشد، در واقع مرا دروغ گو خوانده اند.

ساندرس و پرشت در دفترم به من تلفن کردند. ویلاون از تهران به آنها تلفن کرده و خواسته بود، نامه به خمینی را تکذیب

نکنیم ...

توضیح: پس از آنکه آقای احمد خمینی "نامه" آقای کارتر را منتشر کرد و امریکاییان گفتند جعلی است، از آقایان قطب زاده و ویلاون توضیح خواستم. گفتند: مفاد نامه از کارتر است و نامه به نظر کاخ سفید تهیه شده است. بورگه می گوید: من در ماجرای تهیه و بردن این نامه به ایران نبودم. اما یک نکته مسلم است که مقامات کاخ سفید، محتوای آن را نتوانستند تکذیب کنند. و واقع امر اینست که نامه را بر اساس نامه جوردن به بنی صدر تهیه کرده بودند. عملی ناصواب بود، ناصواب تر از آن، انتشار این نامه بقصد اعتبار ساختن برای آقای خمینی بود. به این عنوان که خمینی کارتر را ناگزیر از پوزش خواهی کرد و ...

یکشنبه ۳۰ و دوشنبه ۳۱ مارس ۱۹۸۰

تلگرامی دراز از بورگه و ویلاون دریافت کردیم. مفادش را با تلفن تأیید کردند: « بنی صدر قولی که در ۱۰ مارس به هامپلتون داده شده بود که حکومت گروگانها را ظرف ۱۵ روز تحویل می گیرد، عمل کرد. وی با رهبران دانشجویان دبدار و ترتیب تحویل گرفتن گروگانها را داد.»

دیتر، مطلع شدیم که پرزیدنت بنی صدر موافقت شورای انقلاب را با تحویل شدن گروگانها به حکومت تحصیل کرده و قرار است آن را سه شنبه ۱ آوریل در سخنرانی خود اعلان کند.

سه شنبه ۱ آوریل ۱۹۸۰

رئیس جمهوری، وانس، ساندرس، جودی، برژنسکی، وارن کریستوفر، معاون برژنسکی، داوید آرون David Aaron، گاری سیک و من، ساعت ۵ صبح در اطاق بیضی، دفتر کار رئیس جمهوری در برابر آتشی شعله ور، به انتظار پیامی از ایران بودیم. من گفتم: « شاید این بار راست باشد.»

رئیس جمهوری به من نگاه کرد و گفت: « این حرف را پیش از این نیز شنیده ام.»

حدود ۳۰ دقیقه بعد به حال ساندرس از سفارت سوئیس در واشنگتن تلفن شد. وقتی گوشی تلفن را گذاشت گفت: « این بار راست شد.» از روی یادداشتی که کرده بود خواند: « چند دقیقه پیش، بنی صدر در اجتماع مردم گفت حکومت او گروگانها را از دانشجویان تحویل می گیرد. در صورتی که حکومت امریکا رسماً اعلان کند که سخن یا عمل تحریک آمیزی در مسئله گروگانها نمی کند تا مجلس تشکیل و مشکل را حل کند ...

بحث میان ما شروع شد. آیا بنی صدر آنچه را باید می گفت، گفت یا نه؟ ... باور من این نیست که بدون تصویب خمینی او حاضر می شد، این بیان را بکند.

همه تصدیق کردیم که رئیس جمهوری باید اظهاری در پاسخ اظهارات بنی صدر بکند و آن را پیشرفت مثبتی " ارزیابی کند".

ساعت ۷ و ۳۰ دقیقه صبح، رئیس جمهوری پشت میز کار خود ایستاد و خطاب به هیات خبرنگاران کاخ سفید گفت: « سخنان پرزیدنت بنی صدر قدم مثبتی است و در نتیجه، برقراری مجازاتها را به تاخیر می اندازم». ... اما آخر روز، خبر آمد مخالفان تحویل گروگانها به حکومت، بر ضد بنی صدر عمل کرده و کار را دچار مشکل ساخته اند.

پنجشنبه ۳ آوریل ۱۹۸۰

خبری را که از تهران رسیده بود به رئیس جمهوری دادم. بنی صدر گفته است: شورای انقلاب تشکیل شد و پس از ساعتها بحث، به این نتیجه رسید که همچنان با تحویل شدن گروگانها به حکومت موافق است اما شرائطی را که شورا عنوان کرده است، ایالات متحده رعایت نکرده است. در نتیجه او دست خود را بطور کامل از این کار می شوید و سرنوشت گروگانها در کف آیت الله است»

کارتر سرجنباند و گفت: « بنی صدر دل ندارد. فرصتی بدست آورده بود گروگانها را تحویل بگیرد، از آن استفاده نکرد. شورای انقلاب با تحویل گرفتن گروگانها موافقت کرده بود فعالان سیاسی موافقت کرده بودند و هیچ کاری انجام نگرفت!»

توضیح: بی اطلاعی آقای کارتر از وضعیت در دستگاه رهبری انقلاب، حالا دیگر مایه تعجب من نمی شود. اما اینکه وی از گروهی که در خود امریکا، مانع از حل گروگانها شدند، بی خبر است، هنوز مایه تعجب من می شود. می نویسم هنوز زیرا همواره به ما باورانده بودند که در غرب، تنها حکومت است که امور کشور را تصدی می کند و دیگران از دخالت در امور کشور خودداری می کنند. دانسته بودم که چنین نیست. با وجود این، نمی توانستم و هنوز مشکل می توانم باور کنم حکومتی مثل حکومت امریکا، از فعالیت های جناح رقیب خود، بی اطلاع باشد. بهر رو، از سوئی آقای کارتر، سناریو را رعایت نکرد و بر اثر انتشار نامه منتسب به او خطاب به آقای خمینی، زیر فشار گفت: هرگز امریکا پوزش نخواهد خواست. بعد از بردن شاه سابق به مصر، این دومین قسمت از سناریو بود که نقض می شد، و از سوئی دیگر، در ۱۱ فروردین ماه (۳۱ مارس)، شورای انقلاب به اتفاق آراء تصمیم گرفت گروگانها تحویل حکومت شوند. مشروط بر اینکه ایالات متحده در یک بیان رسمی، اعلام کند هیچگونه تحریکی بر ضد ایران تا تشکیل مجلس و رسیدگی به مسئله گروگانها بعمل نخواهد آورد. در سالگرد فراندوم، این تصمیم شورا را اعلام کردم. آقای بهشتی و خامنه ای، با آنکه به این تصمیم رای داده بودند، مصاحبه کردند و گفتند با تحویل گروگانها به حکومت موافق نیستند. موضوع به آقای خمینی ارجاع شد و او گفت گروگانها تا تصمیم مجلس درباره سرنوشت گروگانها، در اختیار دانشجویان بمانند.

در سرمقاله ۹ فروردین (۲۹ مارس) و سرمقاله ۱۶ فروردین ۱۳۵۹ (۵ آوریل ۱۹۸۰) هشدار دادم:

استعداد جهانی انقلاب ما، در تفکر اسلام حاکم بر این انقلاب است. مارکسیسم و لیبرالیسم غربی در منتهای بحراند. مادیتی که این دو طرز تفکر تبلیغ می کنند، در حل مشکل عاجز شده اند. دنیا تشنه پیام تازه ای است ... امید که افق باز انقلاب جهانی، دیده های تیز و دورنگر را بخود جلب کند.

ما بارها کردن زمینه اصلی مبارزه و دادن ابتکار عمل به دشمن اصلی، و ایجاد بهانه عاطفی، داریم موجب تغییر روحیه و رفتار مردم امریکا در جهت تقویت تمایلات فاشیستی و مداخله گرانه می شویم ... جریانی که مسئله گروگانگیری بخود گرفت همان جریان رشد افکار تجاوزگرانه است و به دستگاه حاکمه امریکا امکان داد تا:

- اختیاراتی که از سیا سلب شده بود، بدو باز گرداند و امروز از نظر "قانونی" دست سیا برای ارتکاب هرگونه جنایتی باز است. - بودجه نظامی امریکا تصویب شد

- محتوای مطبوعات و دیگر دستگاههای تبلیغی و حتی در محیط مدرسه نیز تغییر یافت.

بنابراین، انتخابات ریاست جمهوری در امریکا، یک انتخاب ساده نیست تا فرق چندانی نکند که دمکرات بشود یا جمهوریکخواه. بیانگر تغییر در تمایل مردم امریکا است و مسئولیت این تغییر، همان مسئولیتی است که من نمی خواهم بر دوش ما سنگینی کند.

بدینقرار، ۸ ماه پیش از انتخابات ریاست جمهوری امریکا در ۱۹۸۰، هشدار داده ام که مسئله گروگانها با انتخاب ریاست جمهوری امریکا ربط پیدا کرده است. و انتخاب ریگان، تحول عمومی جهان و پیدایش عصر سوم را به تاخیر می اندازد.

محاصره اقتصادی

دوشنبه ۷ آوریل ۱۹۸۰

اعضای شورای امنیت ملی دعوت به جلسه و این شورا در ساعت ۹ صبح شده بودند. خمینی توسط فرزندش بیانیه ای را منتشر کرده بود مبنی بر اینکه حل مسئله گروگانها با مجلس است و کارشناسان ما بر این نظر شده بودند که معنای این حرف آنست که ماها باید به انتظار نشست.

رئیس جمهوری از کمپ داوید به واشنگتن بازگشته بود. تصمیم گرفته بود روابط دیپلماتیک را با ایران قطع کند و مقررات محاصره اقتصادی - جز در مورد مواد غذایی و داروئی - را به اجرا بگذارد. اصرار می ورزید که متحدان ما، باید از اقدامات ما حمایت کنند: « هر بار که به هلموت (اشمیت) یا مارگارت (تاچر) یا ژیسکار (دستن)، تلفن می کنم که کاری بکنند، می گویند از نظر سیاسی مشکل است ...

بعد از آن روز، رئیس جمهوری مجازاتهای اقتصادی و اقدامهای دیگر بر ضد ایران را اعلان کرد ...

تصمیم به اجرای طرح طبس گرفته می شود:

از سه شنبه ۱۵ آوریل تا پنجشنبه ۱۷ آوریل ۱۹۸۰

موضوع جلسه شورا، تصمیم درباره سیاست خارجی بود. رئیس جمهوری موافق اجرای نقشه آزاد کردن گروگانها از طریق گسیل نیروهای کماندوئی بود. سیروس وانس مخالفت کرد: قویاً احساس می کنم که حالا وقت اینکار نیست. غیر از وانس، دیگران همه، موافق بودند.

رئیس جمهوری در کنفرانس مطبوعاتی خود مجازاتهای دیگر را اعلان کرد و گفت: « اگر این مجازاتها اثر نکردند، قدم بعدی نوعی عمل نظامی است ...»

برژنسکی می گفت: اعلان اقدام به عمل نظامی، ایرانیان را بر آن می دارد که با شتاب آمادگی نظامی پدید آورند و از من خواست با طرف ایرانی خود تماس بگیرم و خاطر او را آسوده کنم که با وجود صحبت از عمل نظامی، بدان دست نخواهیم زد! ...

جمعه ۱۸ آوریل ۱۹۸۰

بعد از ظهر ما وارد اروپا شدیم. اتوموبیلی در انتظار ما بود. در اضطراب ساعت دیدار، دائم به ساعتیهای خود نگاه می کردیم که چه وقت ساعت ۳ و ۳۰ دقیقه، وقتی می شود که برای ملاقات معین شده بود. وقتی من رسیدم طرف ایرانی ما بگرمی خوش آمد گفت. اما از قیافه اش معلوم بود که دیگر است. از آن هیجان صمیمانه و خودی دیدار اول، اثری نبود.

مدتی صحبت کردیم و سرانجام موضوع ماموریت خود را با او در میان گذاشتم و پرسیدم: « فکر می کنید چه وقت گروگانها به امریکا بازگردانده می شوند؟ خواهش می کنم، پاسخ دیپلماتیک به من مدهید. آنچه را براستی در اندیشه دارید، بگویید.»

وی به شرح ناتوانی رژیم جدید در حل مسائل ملی پرداخت و گفت، مسئله گروگانها هیچ مهم نیست. اگر تهران را بگردید، می بینید این مسئله، مسئله کسی نیست. تنها یک مسئله سیاسی شده است: اگر در انتخابات، نامزدی با گروگانگیری مخالفت کند، انتخاب می شود.

پرسیدم: درست! اما تا چه مدت، گروگانها مسئله سیاسی باقی می مانند؟ وی مستقیم در من نگریست و گفت: مدتهای مدید طول می کشد، ماه ها و ماه ها.

نزد خود گفتم، بنابراین چاره ای جز عملیات نظامی برای رها کردن گروگانها نمی ماند. و او گفت: راه دیگری نیست. باید به مذاکره ادامه داد تا راه حل پیدا شود. امیدوارم رئیس جمهوری شما کار نسجیده ای، از قبیل حمله به ایران و یا مین گذاری سواحل ایران نکند.

گفتم نگران نباشید. او از این کارها نمی کند. پرزیدنت کارتر، آدمی نیست که دست به عملیات نظامی بزند. خود، کلمات و لحن خود را متقاعد کننده می یافتیم. دوست نمی داشتیم به او دروغ بگوییم.

در هواپیما گزارش دیدار و گفتگوها را برای رئیس جمهوری تهیه کردم. کارتر گزارش را خواند. با تلفن امن، هارولد براون، به وزیر دفاع گفت: شکی هم که در فکرم باقی مانده بود، از بین رفت. « به سرهنگ بک ویت Beckwith بگو وارد عمل شود. » در همان حال که وی دستور اجرای عملیات را می داد، من به طرف ایرانی خود فکر می کردم. او دلیل ادامه گفتگوها بود و نمی دانست که عامل نظامی مستقیم نیز شد.

پنجشنبه ۲۴ آوریل ۱۹۸۰

کمی پیش از ظهر، رئیس جمهوری از من خواست به اطاق بیضی بروم. گفت: « در تلفن، خبر تشویش آوری دادند که دو هلی کوپتر ما سقوط کرده است. از جزئیات امر اطلاع دارید؟ » گفتم: نه، اما هنگام نهار، هارولد ممکن است بتواند ما را از ماقع آگاه کند. رئیس جمهوری گفت: برای این نبود که شما را احضار کردم. بخاطر استعفای وانس بود. او می خواهد استعفا کند.

جمعه ۲۵ آوریل ۱۹۸۰

یک ساعتی بود که در رختخواب، بیدار، دراز کشیده بودم. ساعت ۴ بود که تلفن خط کاخ سفیدم به صدا در آمد. « آقای جوردن را می خواهیم. » صدا بنظم غریب آمد. صدا ادامه داد: « از انگلیسی خود پوزش می خواهیم. من از طرف دوست ایرانی شما تلفن می کنم. »

یادم رفته بود که در دیدار اول، شماره تلفن مستقیم خود را به او داده بودم سرانجام خود او صحبت کرد: « آقای جوردن؟ » « بله، » « این چه کاری بود کردید؟ » و من پاسخ دادم « کوشیدیم از راه عمل نظامی، هموطنان خود را آزاد کنیم، اما عملیات ناکام شدند ... »

و او گفت: « چه کار احمقانه ای! چقدر احمقانه است که کشور شما به کاری از این نوع دست بزند. همه گروگانها را به کشتن می دادید! »

دیگر نتوانستم خود را مهار کنم و گفتم: « احمقانه! احمقانه کار حکومت شما است که امریکائیان بی گناه را ربوده است! مأموریتی که امشب با شکست روبرو شد، باید درسی برای کشور شما باشد. صبر ما به آخر رسیده است. بگذارید به شما هشدار بدهم که اگر یک مو از سر یکی از گروگانهای ما کم بشود، بابتش ایران باید پیردازد و بهای بسیار سنگینی نیز باید پیردازد. » وی گوشی تلفن را گذاشت و از آن پس دیگر هیچگاه فرصت صحبت با او پیش نیامد.

به استفانی گفتم به بورگه و ویلاون تلفن کند. او تلفن کرد و از قول آنها به من گفت: از شنیدن خبر عملیات سخت یکه خورده اند و باورشان اینست که شما با این کار مخالف بوده اید، اما اطرافیان رادیکال رئیس جمهوری او را به اینکار وادار کرده اند. به استفانی گفتم دوباره به آنها تلفن کن و بگو، من نیز با عمل نظامی موافق و در تهیه نقشه و اجرای آن شرکت کرده ام. بهترین راه حل مشکل بود.

استفانی جواب آنها را آورد: از دست اندرکاری شما بسیار تعجب کردند. با وجود این گفتند، لازم است شما اعتبار خود را نزد ایرانیان حفظ کنید. ما (ویلاون و بورگه) می کوشیم مقامات ایرانی را قانع کنیم، ژنرالهای رادیکال امریکائی، دست بالا را پیدا کرده اند و رئیس جمهوری را با انجام این عمل نظامی جنون آمیز موافق ساخته اند. این عمل نشان می دهد که مردم امریکا تا کجا مایوس شده اند.

....

و وانس در ۲۸ آوریل ۱۹۸۰، استعفا کرد.

مرگ شاه

چهارشنبه ۳۱ ژوئیه ۱۹۸۰

نزد رئیس جمهوری رفتم تا درباره کنوانسیون حزب دمکرات به او گزارش دهم. اما او می خواست درباره شاه صحبت کند. شاه در ۲۷ ژوئیه در مصر مرده بود. رادیو تهران اظهار شادمانی کرده بود که: «جلاد قرن، سرانجام مرد». رئیس جمهوری گفت شاید مرگ او، بهانه را رفع کرده باشد و گفتگوها از سر گرفته شوند ...

...

خمینی صادق طباطبائی را نزد امریکائیان می فرستد:

جمعه ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰

باتفاق رئیس جمهوری در راه ستادهای انتخاباتی بودیم که او گفت: «هام، فعلاً به کسی چیزی نگو، مثل اینکه سرانجام شانس حل مشکل گروگانها پیش آمده است».

او ادامه داد: «یکی از نزدیکان خمینی، با حکومت آلمان غربی تماس گرفته و خواسته است ملاقات محرمانه ای با یکی از نمایندگان "حکومت امریکا" بکند. چند بار داغ حل مشکل را بدلمان گذاشته اند. از این رو هنوز در تردیدم و خواستم بر گه ای نشان بدهد، که بیانگر اصالت فرستاده باشد. آلمانها آمدند و گفتند امروز خمینی اظهاراتی خواهد کرد و ۴ شرط برای آزاد کردن گروگانها معین خواهد کرد که در اساس، قابل قبول ما هستند. عین حرفها و ۴ شرط را که خمینی اظهار خواهد کرد، گفتند. البته، وی جملات معمولی خود را به امریکا و من خواهد کرد اما در وسط حرفها، این چهار شرط را اظهار خواهد نمود.»

گفتم: «یا مسیح! این براستی، رویدادی عالی است. پنداری ما با خمینی تماس گرفته ایم».

رئیس جمهوری لبخندی زد و گفت: امروز صبح با ماسکی Muskie، وزیر خارجه و کریستوفر در این باره گفتگو کردم و احتمال دارد کریستوفر برای ملاقات محرمانه با خویشاوند خمینی برود.

این زمان، من دیگر امید نداشتیم که گروگانها قبل از انتخابات ریاست جمهوری آزاد شوند. اما حالا بنظر می رسید، این امر دارد واقع می شود. این اول بار بود که دلیل مسلمی بر دخالت شخصی خمینی در مسئله، ارائه می شد. مطمئن می نمود که کارتر می تواند از نو انتخاب شود.

پنجشنبه ۱۸ سپتامبر ۱۹۸۰

کریستوفر از دیدار با ایرانی بازگشته بود. من او را در پارکینگ دیدم. آمده بود به رئیس جمهوری گزارش دهد. هیجان زده گفتم: «هام، فکر می کنم چیزی بدست آورده ایم. مردی که من با او دیدار کردم، واقع بین و بر این تصمیم راسخ بود که باید مشکل را حل کرد.

من مایل بودم، همه حرفهای او را بشنوم. اما او شتاب داشت کارتر را ببیند. کریستوفر گفت طرف ایرانی او دو سه روز آینده به ایران باز می گردد. تا کار آزاد کردن گروگانها را پی بگیرد.

توضیح: سه روز پس از سخنرانی من در میدان شهدا، آقای خمینی دو کار را که خود ممنوع کرده بود، کرد: ۱- آقای صادق طباطبائی را نزد امریکائیان فرستاد و او با کریستوفر در آلمان دیدار و گفتگو کرد و ۲- همان شرائط را که دلخواه امریکائیان بود و در نتیجه "تماس با محور نطق او" تهیه شده بود، اعلان کرد. چرا راه تسلیم را در پیش گرفت و چهار شرائطی را اعلان کرد که به زیان ایران بود؟ زیرا از سوئی این زمان، تماس با دستگاه ریگان - بوش را نیز برقرار کرده بودند. و از سوی دیگر، در سخنرانی ۱۷ شهریور، رهبری حزب جمهوری را به افشای حقایق تهدید کرده بودم.

یک ماه پس از آن، وقتی "فول و قرار بر پله های مرمرین" با جناح ریگان گذاشته شد، آقای طباطبائی نزد من آمد تا مرا "در جریان" مأموریتی بگذارد که به امر آقای خمینی به انجام رسانده بود!"

مجلس ۴ شرط را تصویب می کند و "اکتبر سورپرایز"

پنجشنبه ۳۰ اکتبر ۱۹۸۰

پنجشنبه، معاون وزیر خارجه، وارن کریستوفر به من تلفن کرد و گفت که یکشنبه ۲ نوامبر مجلس ایران تشکیل می شود. سوئیس و منابع دیگر بر این باورند که مجلس، "طرح خاصی" برای حل قطعی بحران، تصویب می کند. پرسیدم: «گروگانها تا سه شنبه آزاد می شوند یا نه؟ پاسخ داد: ممکن است اما تردید دارم. نباید روی آن حساب کرد.

کریستوفر از من خواست به شیکاگو پرواز کنم و شنبه در آنجا باشم تا وقتی مجلس طرح را تصویب می کند، نزد رئیس جمهوری باشم تا شور کنیم بهترین جوابی که او می تواند بدهد، چیست؟

به الانور گفتم: در جنگ انتخاباتی! درست وقتی که رای دهندگان فکرهاشان را می کنند که به کدام نامزدی رای بدهند، مسئله لعنتی گروگانها، از نو رو می آید. اگر آنها یکشنبه رای به آزادی گروگانها بدهند، چطور ممکن است تا سه شنبه گروگانها آزاد شوند؟ و بر فرض امکان، واکنش رای دهندگان امریکائی چه خواهد شد؟ آنها بسیار شاد خواهند شد اما بخود خواهند گفت رئیس جمهوری می خواهد رنگشان کند. استراتژیهای ریگان که هفته ها است روی "اکتبر سورپرایز" کار می کنند. خواهند گفت کارتر هر وقت می خواست می توانست گروگانها را آزاد کند و حالا می خواهد مردم امریکا را با مانورسیاسی فریفته سازد.

بعضی از مردم نیز ممکن است بر این باور باشند که ایرانیها با آزاد کردن گروگانها قصد دارند، اسباب تجدید انتخاب کارتر را فراهم آورند، چرا که از ریگان می ترسند ...

شنبه ۱ و یکشنبه ۲ نوامبر ۱۹۸۰

به رختخواب رفته بودم، ساعت ۳ و ۴۵ دقیقه صبح بود. کریستوفر زنگ زد که مجلس همان چهار شرط را تصویب کرد. می گفت رئیس جمهوری و مشاورانش باید بنشینند و جوابی تهیه کنند.

در حضور رئیس جمهوری، جودی پاول گفت جمهوریخواه ها در آماده کردن افکار عمومی امریکا برای اینکه از "اکتبر سورپرایز" تاثیر نپذیرند، خوب کار کرده اند: اما فکر "نوامبر سورپرایز" را نکرده اند و نمی دانند چه بایدشان کرد. کارتر جواب داد: «از این بدتر نمی شود که سرنوشت ریاست جمهوری نه در میشیگان و پنسیلوانیا و نیویورک که در ایران معین شود.

در مراجعت به واشنگتن، رئیس جمهوری مستقیم به دفتر کار خود رفت و با مشاوران و همکاران خود در سیاست خارجی، تشکیل جلسه داد و گفت: مجلس همان چهار شرط را تصویب کرد و حالا ممکن است هموطنان ما آزاد شوند و به وطن باز گردند. هیچکس حرفی نزد. اما هر کس در آن اطاق بود، می دانست که گروگانها روز انتخابات آزاد نخواهند شد. دیرگاه آن روز، رئیس جمهوری خطاب به مردم امریکا اظهار کرد که: مصوبه مجلس ایران، پیشرفت معنی داری است. و افزود: دو روز به انتخابات با اهمیت ملی ما مانده است. بگذارید به شما اطمینان بدهم که تصمیم من در این موضوع مهم، از این امر واقع، اتخاذ شده است.

دو شنبه ۳ و سه شنبه ۴ نوامبر ۱۹۸۰

آخرین خبر از ایران می گفت دانشجویان با آیت الله خمینی ملاقات کرده اند و به او گفته اند آماده اند "جاسوسان" امریکائی را تحویل حکومت بدهند.

س. بی. اس بمناسبت سالگرد گروگانگیری، فیلمی از این صحنه ها نمایش داد: رئیس جمهوری را در حال اعلان خبر اشغال سفارت، اعلان شکست عملیات نظامی برای رها کردن گروگانها در صبحگاه، استعفای وانس و توهین به ملت امریکا. هر سه کانال، صحنه های تاثیر آور یکسال گذشته را به بینندگان خود نشان دادند.

خبرها بیشتر از تباین ها میان دو مردی که می خواستند رئیس جمهوری بشوند، بر ذهنها اثر گذاشتند ... بحران گروگانها مظهر ناتوانی کارتر و دستگاه او بود. پیام ریگان این بود: «مرا انتخاب کنید، دیگر هرگز از این بحرانها نخواهید داشت.»

رای مجلس در یکشنبه ۲ نوامبر، دو روز پیش از روز انتخابات، خاطره های تلخ را در یاد مردم امریکا زنده کرد و کارتر نتوانست این فکر را که امریکا اختیار سرنوشت خود را از دست داده است، از اذهان مردم امریکا بدر آورد ...

قرارداد الجزیره را تحمیل کردیم!

نوامبر و مارس ۱۹۸۰

وارن کریستوفر واشنگتن را به قصد الجزیره ترک گفت. تا بقول رئیس جمهوری، از موضع تهاجمی، اجرای چهار شرطی را که خمینی در علن اظهار کرده بود و مجلس تصویب نموده بود، بخواهد. الجزایریها پذیرفته بودند که نقش واسطه را در گفتگوها بر عهده بگیرند.

در ۱۹ دسامبر، چیزی را که می گفتند "پاسخ نهایی" آنها به مواضع امریکا است، فرستادند: گروهانهای امریکائی بدان شرط آزاد می شوند که امریکا ۲۴ میلیارد دلار ایران را بپردازد. مبلغی از دارائیهای ایران، که در نوامبر ۱۹۷۹ توسط رئیس جمهوری توقیف شد، بسیار بیشتر بود. کارتر آن را به زمین انداخت و گفت ما "باج نمی دهیم".
من لباسها و کاغذهایم را در اتومبیل گذاشتم و بطرف ژوژیا راندم. مطمئن شده بودم که تا وقتی کارتر در کاخ سفید است، گروهانها رها نخواهند شد.

دو شنبه ۱۹ ژانویه ۱۹۸۱

سرانجام کریستوفر از الجزیره تلفن کرد و با رئیس جمهوری صحبت کرد. چهره کارتر باز و بشاش شد. و وقتی گوشی را برجایش گذاشت، با لحن غرورآمیز گفت: «معامله انجام شد». دست لوید را با صمیمیت و هیجان فشرد و از او تشکر کرد. بعد به روزالین Rosalynn، همسرش تلفن کرد.

لوید دستور داد دو بطر شامپاین که او خود برای کاخ سفید آورده بود، بیاورند ... رئیس جمهوری جام خود را بلند کرد و گفت: «بخاطر آزادی! همه ما در پاسخ گفتیم: «بخاطر آزادی» و با هیجان به گفتگو درباره سفر به آلمان برای استقبال از گروهانها پرداختیم.

ساعت ۴ و ۴۴ دقیقه رئیس جمهوری به سالن کنفرانس مطبوعاتی رفت، تا امضای موافقت نامه الجزیره را اعلان کند ... اما در کار، گیری پیدا شد. ما همه در اطاق بیضی گردآمده بودیم. ساعت اول صبح به کار و انتظار می گذشت. از نو این فکر در ذهن من قوت می گرفت که تا وقتی کارتر از کاخ سفید، پای بیرون نگذاشته است، گروهانها آزاد نمی شوند. کریستوفر گزارش کرد که رئیس بانک مرکزی ایران، اشکالاتی پیش آورده است. در آن صبح دوشنبه، کامهای شیرینمان، تلخ شدند ... رئیس جمهوری بقیه بعد از ظهر را در پای تلفن با الجزیره در این انتظار گذراند که ایرانیان رفع مانع کنند.

سه شنبه ۲۰ ژانویه ۱۹۸۱

ساعت ۱ و ۵۰ دقیقه صبح، بیل میلر Bill Miller، رئیس جمهوری تلفن کرد و گفت «ماشین راه افتاد»

کارتر با هیجان گفت: «نمی توانم باور کنم. بالاخره شد!»

من بر نیمکت بخواب رفته بودم. صداها مرا بیدار کردند. چشمم را گشودم و رئیس جمهوری را دیدم که در کنار نیمکت ایستاده، دست به کمر، لبخند بر لب، در من می نگرست. گفت: هام نمی توانی باور کنی چه واقع شده است! ما موافقت نامه را گرفتیم! ما موافقت نامه را گرفتیم! ... بخود خشمگین شدم که چرا در آن لحظات تاریخی بخواب رفته بودم.
آهسته نشستیم و با شوقی تمام گفتیم: کاری بزرگ است آقای رئیس جمهوری، بزرگ است! ... به ساعت قدیمی چوبی بر سردر اطاق بیضی نگاه کردم. ساعت ۵ و ۴۵ دقیقه صبح بود.

ساعت ۶ و ۳۳ دقیقه، رئیس جمهوری گوشی تلفن را برداشت. دست خود را روی میکروفن گوشی گذاشت و گفت: کریستوفر است. چند دقیقه ای گوش داد و گفت: «خدا، کاری بزرگ شد!» بعد گوشی را گذاشت و به ما گفت: کریستوفر بود، گزارش می کرد که متون نهائی موافقت نامه را امضاء کرده است.

توضیح: این هیجان و شادی که آقای جوردن وصف می کند و این سخن کارتر که "موافقت نامه را گرفتیم" و این فریادهای شادی که "کاری بزرگ شد" بزرگی خیانت "ایرانیانی را" گزارش می کنند که این قرارداد تسلیم را امضاء کردند. بیجا نبود که آقای بهزاد نبوی گفته بود، قرارداد ۱۹۱۹ را و وثوق الدوله امضاء کرد و قرارداد ۱۳۵۹ را من امضاء کردم!

از جبهه دفاع از میهن به تهران آمده بودم. وقتی از مفاد موافقتنامه آگاه شدم، نامه ای کوتاه به آقای خمینی نوشتم که این موافقتنامه سند تسلیم و ننگ است، نگذارید امضاء شود. اما او را به راه تسلیم کشانده بودند ...

ریگان کدام گروگانها؟!

کارت تر گفت به او تلفن کنم و او را توجیه نمایم. به فیل وایز Phil Wise گفت به بلر هوس Blair House تلفن کند. وایز رفت و دو دقیقه بعد به اطاق بازگشت و گفت: آقای رئیس جمهوری. گوشی را دستیاران او برداشتند و گفتند شب را تا دیروقت بیدار بوده و خوابیده است و نمی توانیم بیدارش کنیم. کارت تر گفت: اگر امری واقع شد، من او را بیدار خواهیم کرد، چه بخواهد و چه نخواهد ... پنج ساعت به مراسم ادای سوگند بیشتر نمانده بود.

۹۰ دقیقه، از الجزیره تلفن شد. کارت تر گفت: کار تمام شد. نقل و انتقال پولها انجام شد. دقایقی بعد، ریگان تلفن کرد. رئیس جمهوری گفت: صبح بخیر آقای فرماندار. امیدوارم برای شما مزاحمت ایجاد نکرده باشم. بعد در ۶ تا ۷ دقیقه، مآو قع را به او گزارش کرد. بعد چند لحظه ای گوش داد و گفت: « شما و خانم ریگان را تا دو ساعت دیگر در کاخ سفید، خواهیم دید. بخت یار شما باد»

همه کسانی که در اطاق بیضی بودند گرد میز کارت تر گرد آمدند تا از او، شرح گفتگوهایش را با جانشینش بشنوند. کارت تر گفت: « خوب، من او را درباره کارهایی که برای آزاد کردن گروگانها انجام داده ایم، توجیه کردم. او همه را گوش داد اما وقتی حرفم را تمام کردم، گفت: « کدام گروگانها؟» همه زدند زیر خنده! چند دقیقه پیش از ساعت ۹ صبح، رئیس جمهوری گزارش دیگری دریافت کرد: گروگانها در هواپیما نشسته اند و هواپیما آماده پرواز است ...

کریستوفر دو بار از الجزیره تلفن کرد. لوید به رئیس جمهوری گفت: کریستوفر می گوید به او گفته اند، « هواپیما در دوره ریاست جمهوری شما به پرواز در خواهد آمد». تلفن دوم کریستوفر، ساعت ۹ و ۵۵ دقیقه شد. وی توصیه می کرد و رئیس جمهوری موافق بود تا وقتی هواپیما آسمان ایران را ترک نگفته است، اظهاری نشود. اما هواپیمای گروگانها وقتی به پرواز درآمد که ریگان، بعنوان رئیس جمهوری سوگند یاد کرده بود! ما از خود می پرسیدیم آیا ریگان اجازه می دهد کارت تر بعنوان نماینده دولت امریکا از گروگانها در آلمان استقبال کند یا نه؟ و ریگان موافقت کرد.

پرسشهای گروگانها

چهارشنبه ۲۱ ژانویه ۱۹۸۱

همه نگران لحظه دیدار کارت تر با گروگانها بودیم. کارت تر به آنها گفت: « ممکن است من اشتباه هائی کرده باشم. اما تصمیمها که گرفته ایم، تصمیمهائی بوده اند که فکر می کردیم، مفیدترین تصمیمها برای مصالح عالی ملت ما هستند. خوشحال می شدم پرسش شما را بشنوم و بدانها پاسخ دهم.

توماس آرن Thomas Ahern، برخاست و چنان که پنداری رئیس جمهوری را نمی شناسد، با لحنی لرزان و خشمگین پرسید: آقای رئیس جمهوری با وجود هشدار سفارت چرا شاه را به ایالات متحده راه دادید؟

رئیس جمهوری پاسخ داد: وانس، وزیر خارجه و تمامی دیگر مشاوران من با راه دادن او به ایالات متحده موافق بودند و این موافقت را رعایت اصل می شمردند. آنها احساس می کردند ما نباید تقاضای انسانی مردی را که در حال مردن و نیز مدت ۳۷ سال متحد ملت ما بود، رد کنیم. تجربه اول بار که در فوریه سفارت ما تصرف شد، نیز بود. آن هنگام حکومت ایران بلادرنگ به کمک آمد و از سفارت ما رفع اشغال کرد. با این سابقه امر در سر، من از روی بی میلی تصمیم گرفتم اجازه آمدن به شاه را بدهم ...

مردی دیگر پرسید: چرا دست به عمل نظامی برای رها کردن گروگانها زدید؟

کارتز پاسخ داد: در اواسط آوریل، چشم اندازه‌های آزادی و بازگشت شما به میهن، بسیار تاریک می نمودند. ما از روی حسن نیت با ایرانیها مذاکره کردیم. اما هر بار که به تحصیل آزادی شما نزدیک شدیم، خمینی حرفی زد یا کاری کرد و آن فرصت را از بین برد. من دستور داده بودم نقشه ای برای آزاد کردن شما از راه عمل نظامی تهیه کنند تا اگر خطری متوجه شما شد و یا هیچ چاره دیگری نماند، برای مثال، ایرانیها دست به کشتن یا محاکمه شما زدند، آن را به اجرا بگذاریم. در آغاز، رئیس ستاد بسیار بدبین بود که امکانات اجرای نقشه ای از این نوع، وجود داشته باشد. در اواخر مارس نقشه ای را تدارک کردند. بارها و بارها آن را تمرین کردند و اطمینان حاصل کردند که با موفقیت انجام شدنی است. در این زمان، عوامل اطلاعاتی ما در بیرون و درون سفارت، استقرار یافته بودند. در آن جو که امیدی به حل مشکل از راه مذاکره نبود و اطمینان وجود داشت که ماموریت نظامی با موافقت انجام بگیرد، دستور اجرای نقشه را دادم ...

مرد دیگری برخاست و با احترام پرسید: من نگران شان و احترام کشورم هستیم؟ آیا موافقت نامه ای که بدان ما آزاد شدیم، شئونات و احترامات ایالات متحده را حفظ می کند؟

کارتز پاسخ داد: بله. بگذارید برای شما توضیح بدهم: اول کار، وقتی شما را به گروگان گرفتند، بر من مسلم شد که حکومت ایران تا زیر فشار قرار نگیرد، شما را آزاد نخواهد کرد. دستور دادم ۱۳ میلیارد داراییهای ایران توقیف شود. بنا بر موافقت نامه، تنها ۳ میلیارد آن، به ایران بازگردانده می شود».

خودجوش و بلادرنگ، گروگانهای پیشین، بشدت کف زدند.

از واکنش آنها، قیافه کارتز باز و شاد شد. و ادامه داد: «مهمتر از پول، شان و احترام کشور ما است. ما هرگز تقاضای آنها را مبنی بر پوزش از ایران، اجابت نکردیم. و هرگز با استرداد شاه موافقت نکردیم».

کارتز گرم شده بود و با تائیر واقعی و خشم در صدا، گفت: «ایران امروز از لحاظ سیاسی و اقتصادی در جهان، منزوی شده است. جامعه جهانی، ایران را بخاطر عمل غیرقانونی و غیرانسانیش، خوار ساخت. صادقانه بر این باورم که مثال شما و موافقت نامه ای که آزاد شدن شما را ممکن ساخت، محکم ترین بیان بر ضد تروریسم در جهان است. شما تنها وقتی به آمریکا بازگشتید، می توانید بفهمید که این بحران چسان ملت ما را متحد کرده است. در زندگی من، از جنگ جهانی دوم بدینسو، هیچ امری، اینسان ملت ما را یکپارچه نساخته است.

توضیح: ۱- هر بار آقای خمینی عکس العمل می شد، عمل در امریکا و عکس العمل در ایران، مانع از حل مشکل می گشت. جوردن، با همه پرده پوشی نمی تواند این واقعیت را یکسره انکار کند. اما بهترین دلیل، بیان خود کارتز است. با آنکه سناریو را امضاء کرده بود و بر طبق آن، نباید مانع استرداد شاه سابق می شد و باید از ایران پوزش می طلبید، می گوید هرگز زیر بار این دو کار نرفته است!

۲- و اظهارات آقای کارتز را از ۱۳ میلیارد دلار، تنها ۳ میلیارد دلار به ایران باز داده شد، با حرفهای آقای رجائی، "نخست وزیر" ایران مقایسه کنید وقتی گفت: چرتکه نیاندازید، تا بدانید بالاترین تحقیرها، تحمیل این شخص بعنوان نخست وزیر بود. آن ۱۰ میلیارد دلار پول رفت و میلیاردها پول دیگر، هنوز در توقیف است. و امروز، در رژیم ایران گیتی ها، در مجلس، " نماینده" ای می گوید، از ۱۵۰ میلیارد دلار درآمد نفت ده ساله، ۱۰۰ میلیاردش حیف و میل شده است. و رژیم ایران گیتی ها ایران را از نو، گرفتار قرضه های خارجی می کند.

و این سخن به حقیقت پیوست که استبدادیان، از راه استبداد طلبی، گروگانگیری را تا شکست و تسلیم ادامه خواهند داد ...